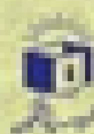


جلوه‌ای از حضور در عصر غیبت

بیانات

آیت الله سید محمد رضا مدرسی طباطبایی یزدی



بسم الله الرحمن الرحیم

ولایت فقیه : جلوه ای از حضور در عصر غیبت

نویسنده:

محمد رضا مدرسی یزدی

ناشر چاپی:

کریمه اهل بیت (علیهم السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ولایت فقیه : جلوه ای از حضور در عصر غیبت

مشخصات کتاب

سرشناسه : مدرّسی طباطبایی یزدی، سیّد محمّدرضا، ۱۳۳۴.

عنوان و نام پدیدآور: ولایت فقیه : جلوه ای از حضور در عصر غیبت/ سیّد محمّدرضا مدرّسی طباطبایی یزدی

ویرایش و نشر: گروه معارف موسّسه ی پرتوثقلین

ناشر: قم: انتشارات کریمه اهل بیت علیها السلام .۱۳۹۲

مشخصات ظاهری: ۶۲ ص.

یادداشت: فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا

یادداشت: کتاب نامه به صورت زیرنویس.

موضوع : ولایت فقیه

رده بندی کنگره : BP۲۲۳/۸/آ۴و۸ ۱۳۰۰ی

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۵

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵

ص: ۶

مقدمه

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

الحمد لله ربّ العالمین

وصلّی الله علی محمّد وآله الطّاهرین

ولعنه الله علی أعدائهم أجمعین

بحثی را که قرار است در این جمع عظیم و در میـان دوسـتان بسـیار خوب و بـا ایمـان مطرح کنم، بحث ولاـیت فقیه و توابع آن می باشد. البتّه سخن گفتن از ولایت فقیه در ابعاد مختلف و شاخه ها و آثار و اثرات آن، مجلس ها و ساعت ها بحث لازم دارد. ولی به مقداری که شرایط و وقت به ما اجازه می دهد اساس مطالب بحث ولایت فقیه را عرض خواهم کرد. (۱)

زندگانی گروهی و همکاری جمعی، نیاز غیر قابل تردید انسان ها

یکی از مسلّمات نزد دانشـمندان بلکه عقلای عالم این است که انسان ها هرگز نمی تواننـد به شـکل انفرادی به زندگی عادی خود ادامه دهنـد. حتّی آنهـایی که به عنوان تارک دنیا در گوشه ی دَیری یا غار کوهی به سـر می برنـد چنین نیست که بی نیاز از جامعه باشند، بلکه به نوعی از جامعه استفاده می کنند.

ص: ۷

۱- این سخنرانی در تاریخ بیستم خردادماه ۱۳۹۰ ه.ش در جمع بسیجیان استان یزد ارائه شده است

نهایت آن است که فرد خودش در انزوا زندگی را سپری می کند. امّا همان شخص برای تأمین خوراک و پوشاک و دارو و برخی نیازهای دیگرش نیازمند به جمع می باشد. وانگهی او یک فرد است و نمی توان او را ملاک و معیار قرار داد در حالی که نوع انسان ها چاره ای از زندگی اجتماعی ندارند. نکته ی اصلی مطلب هم در این است که بشر برای ادامه ی حیات و بالندگیِ مطلوبِ خود نیازمند اموری است که هیچ کس به تنهایی توان برآوردن همه ی آنها را در مقیاس قابل قبول ندارد و در عین حال افراد ظرفیّت های متفاوتی را در تأمین این گونه نیازها دارند؛ در نتیجه ناگزیر از زندگی جمعی و همکاری با یکدیگر می باشند. قرآن کریم می فرماید:

{وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا} (۱) «و برخی از آنها را بر برخی به رتبه هایی (از کمالات مادّی و معنوی) برتری داده ایم تا بعضی از آنان بعض دیگر را به خدمت گیرند (تا نظام اتم و اصلح اداره ی مجتمع بشری فراهم آید)».

خداوند متعال انسان ها را متفاوت آفریده تا محتاج یکدیگر باشند، همدیگر را یاری کنند تا زمینه برای رسیدن به هدف نهایی آفرینش فراهم گردد. و در روایت آمده است:

«ما مِن اَحَدٍ الاّ وَهُوَ مُحتاجٌ اِلَی النّاس»(۲) ؛ «هیچ کس نیست مگر آنکه به مردم نیازمند است.»

ص: ۸

۱- سوره ی زخرف، آیه ی ۳۲

۲- مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۶۳

قانون و مُجری، نیازِ گریزناپذیر مناسبات انسانی

همان طور که روشن است زندگانی گروهی و همکاری افراد، مناسبات و روابطی را بر زندگی انسان ها تحمیل می کند که بدون آنها زندگانی جمعی معنا پیدا نمی کند. این مناسبات و ارتباطات بین افراد نمی توان بدون هیچ ضابطه ای باشد؛ زیرا بدون ضابطه، همکاری محقَّق نمی شود. باید نقش هر عنصر در یک نظام جعی و حدود مسئولیّت ها و وظایف و اختیارات آن به نوعی روشن باشد. روابط بین فرد و همسر، فرد و فرزند، فرد و همسایه، فرد و همکار، فرد و طبیعت و ... همه نیازمند ضابطه است. مثلاً چگونه ما انسان ها باید از طبیعت استفاده کنیم؟ سهم و بهره ی هر کس از طبیعت چقدر باید باشد؟ در مبادلات و معاملات با یکدیگر چه قوانینی باید حاکم باشد و بر اساس چه ضوابطی باید رفتار کنیم؟ و همین طور در ابعاد مختلفی که لامحاله بر اساس نیاز و به قهر طبیعت، ما محوم به زندگانی جمعی هستیم.

هم چنین شبهه ای نیست در اینکه انسان ها در روابط با یکدیگر و مناسبات اجتماعی علاوه بر آنکه محتاج به قانون و ضابطه هستند، محتاج به نیرویی می باشند که ضامن اجرای این ضابطه باشد. چه بسا قانون خوب و ضابطه ی درست وجود داشته باشد؛ امّا بعضی از مردم بلکه کثیری از ایشان آن را رعایت نکنند. افراد زیادی به حقّ خودشان راضی نیستند، روحیّه ی تجاوز و استفاده از منافع و حقوق دیگران در آنها

ص: ۹

وجود دارد. قرآن کریم از قول حضرت داود نبیّ علی نبیّنا وآله وعلیه السلاممی فرماید:

{وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ} (۱)

این نکته ی بسیرا مهمّی است:

{وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ} «عدّه ی زیادی از کسانی که با یکدیگر آمیخته اند و با هم هستند».

{الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ} «به تحقیق بعضی از آنها به دیگری تجاوز می کنند».

{إِلا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ} «مگر کسانی که هم اهل ایمانند و هم اهل عمل صالح».

{وَقَلِيلٌ مَا هُمْ} «و اینها اندکند».

انسان، ستم پیشه است {إِنَّ الإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ} (۲)و چه بسا وقتی شرایط برای او فراهم شود در صورتی که پاک و مهذّب نبوده و خود را تربیت نکرده باشد، به حقّی که برای او قرار داده شده است در بسیاری از موارد قانع نیست. چنین شخصی روحیّه ی تجاوز و ظلم در او وجود دارد. در یکی از اشعار عربی که خیلی معروف شده، شاعر چنین می گوید:

والظُّلمُ مِن شِيَمِ النُّفوسِ فَإن تَجِد *** ذا عِفَّةٍ فَلِعِلَّةٍ لا يَظلِمُ

«ظلم در (خیلی) از نفوس وجود دارد. اگر می بینی

ص: ۱۰

۱- سوره ی ص، آیه ی ۲۴

۲- سوره ی ابراهیم، آیه ی ۳۴

بعضی ظلم نمی کنند به دلیل خاصّی است».

واقعاً در غیر مؤمنینِ دارای عمل صالح این شعر صادق است. و در مَثَل هم که منشأ روایی دارد آمده است:

«مَن عَزَّ بَزَّ؛(۱) کسی که به قدرتی برسد، دست اندازی می کند».

البتّه اینها همه استثنا دارد. کسانی که در مسائل روان شناختی اجتماعی کار کرده اند به خوبی این معنا را می یابند. بنابراین انسان ناگزیر از زندگی اجتماعی و نیازمند به قانون است. در تنظیم روابط اجتماعی، جامعه های انسانی به نیرو و قوّه ی اجرایی نیازمندند تا جریان صحیح قانون را تضمین کنند. امکان ندارد که جامعه بدون قانون و بدون مجری قانون باشد. آنهایی که گمان باطل دارند و در حقیقت می خواهند دیگران را فریب دهند و نظرشان این است که نیازی به قوّه ی مجریه نداریم، دروغ می گویند. عقل و نقل، نظر ایشان را رد می نماید. حتّی خوارج که با تفکّرِ منحطِّ عدمِ نیاز به امیر و حاکم ظهور کردند، وقتی در مقام عمل به مشکل برخورد نمودند دست از سخن خود کشیده و فردی (عبدالله بن وهب راسبی) را به عنوان امیر پذیرفتند.

ص: ۱۱

۱- «ونَحنُ نَرَی النّاسَ فی هَذِهِ الدُّنیا مَن عَزَّ بَزَّ فَالقَوِیُّ یَظلِمُ ویَغصِبُ والضَّعِیفُ یُظلَم ...».بحارالأنوار، ج ۳، ص ۱۴۱. (توحید المفضّل)

ضرورت نیروی اجرایی، اصل قطعی اسلام

روایاتی داریم که معصوم علیه السلام می فرماید:

«وإنّه لا بُدَّ لِلنَّاسِ مِن أمیرٍ بَرٍّ أو فاجِرٍ؛(۱) برای مردم

ص: ۱۲

۱- «وإنّه لاـ بُدَّ لِلنَّاسِ مِن أمیرِ بَرّ اَو فاجِرٍ یَعمَلُ فی إمرَتِهِ المُؤمِنُ ویَستمتِعُ فِیها الکافِرُ ویُبَلِّغُ اللهُ فِیها الأجَلَ ویُجمَعُ بِه الفَیءُ ویُقاتَلُ بِه العَدُوُّ وتَأمَنُ بِه السُّبُلُ ویُؤخَذُ بِه لِلضَّعِیفِ مِنَ القَوِیِّ حَتَّی یَستَرِیحَ بَرٌّ ویُستَراحَ مِن فاجِرٍ»؛ «برای مردم حاکمی لازم است چه نیکوکار و چه بدکار، که مؤمن در عرصه ی حکومت او به راه حقّش ادامه دهد، و کافر بهره مند از زندگی گردد. و خداوند هم روزگار مؤمن و کافر را در آن حکومت به سر آرد. و نیز به وسیله ی آن حاکم عوائد جمع گردد. و به توسّط او جنگ با دشمن سامان گیرد و راه ها به سبب او امن گردد. و در امارت وی حق ناتوان از قوی گرفته شود. تا مؤمن نیکوکار راحت شود، و مردم از شرّ بدکار در امان گرند». نهج البلاغهی صبحی صالح، خطبه ی ۴۰، ص ۸۲. هم چنین از حضرت علی علیه السلام وارد شده است: «فَإنَّ النّاسَ لا یُصلِحُهُم إلّا إمامٌ بَرٌّ أو فاجِر».بحارالانوار ج ۳۴، ص ۱۹. و نیز از حضرت آمده است: «وَإنَّها لاـ تَقومُ مَمْلَکَةٌ الاّ بِتَدْبیرٍ وَلا بُدَّ مِنْ اِمْرَةٍ؛هیچ کشوری به پا نخواهد بود مگر به تدبیر، و چاره ای از فرمان روایی نیست.» بحارالانوار عن وقعه صفّین، ج ۳۲، ص ۳۵۹. و: «لا بُدَّ مِنْ اِمارَةٍ وَرِزْقٍ لِلأَمیر؛ چاره ای از فرمان روایی و روزی برای امیر نمی باشد.» دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۵۳۸. و: «وَلا بُدَّ مِنْ الإمرَةِ بَرَّةً کانَت أوْ فاجِرَةً؛ و چاره ای از فرمان روایی نیست، خوب باشد یا بد.» مستدرک الوسائل عن الجعفریّات، ج ۱۳، ص ۱۱۰. و از امام صادق علیه السلام آمده است: «لاـ یُصْلِحُ النّاسَ اِلاّ اِمامٌ عادِلٌ وَاِمامٌ فاجِر، اِنَّ الله عزَّوَجل یَقولُ: {وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا} وَقالَ: {وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ}به صلاح نمی آورد مردم را مگر پیشوایِ عادل و پیشوای فاجر، خداوند متعال می فرماید: «و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می کنند.» و می فرماید: «و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به آتش (دوزخ) دعوت می کنند. بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۱۵۷. و در بیان امام صادق علیه السلام درباره ی حضرت ابراهیم علیه السلام آمده است که خداوند متعال به ابراهیم علیه السلام وحی فرمود: ... وَلاـ بُدَّ إمرَةٍ فِی الأرْضِ بَرَّةٍ أوْ فاجِرَةٍ؛و چاره ای از فرمانروایی در زمین نیست، نیک یا بد. (برای توضیح بیشتر و آگاهی بر تعدادی از منابع عامّه که مثل این احادیث را نقل کرده اند رجوع کنید به کتاب تشیّع در تسنّن از مؤلف چاپ سوم ص ۳۳ و صص ۳۸ ۴۲). لزوم نیروی سامان بخش و تنظیم کننده ی اجتماع، حقیقتی است که حتّی مردم جاهلیّتِ قبل از اسلام نیز به ارتکاز خود آن را دریافته بودند. در یکی از اشعار جاهلی معروف آمده است: لا یَصْلُحُ النّاس فَوْضی لا سُراةَ لَهُم *** ولا سُراةَ اذا جُهّالُهُم سادُوا امور مردم با آشفتگی و بدون مِهتر، به صلاح نمی آید، و مهتری هم ندارند اگر نادانان سرور شوند. البته برخی این شعر را به ابوالأسود دوئلی از اصحابِ امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت می دهند. تذکّر: عمدتاً در منابع مورد ارجاع از نرم افزارهای نور استفاده شده است؛ و نیز در ترجمه های آیات قرآن کریم و روایات از ترجمه های موجود در این نرم افزار بهره برده شده است

حاکمی لازم است چه نیکوکار و چه بدکار».

بـدون حکومت و فرمانـدهی، جامعه نمی توانـد به حیات خویش ادامه دهـد. اگر هرج و مرج باشد و هیچ قدرت بادارنده ای نباشد، همه ظالمند، امّا وقتی جامعه حاکمی داشـته باشد هرچند که ظالم باشد، در این حال تنها او و همراهانش ظالم هسـتند، امّا فی الجمله نظمی وجود دارد و لذا در روایت می فرماید:

«والٍ ظَلومٌ غَشومٌ خَیرٌ مِن فِتنَهٍ تَدوم؛(۱) حاکمِ ظالمِ متجاوز، از فتنه ای که تداوم داشته باشد بهتر است».

چون با فتنه هیچ کس در هیچ جا امنیّت نخواهد داشت نه در جانش، نه مالش و نه عِرضش و نبود حاکم، مساوی

ص: ۱۳

۱- غرر الحکم، ص ۴۶۴

فتنه است. البتّه واضح است که اسلام حقّ و عدالت فراگیر را می خواهد:

{لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ} (۱)«تا مردم (در زندگی دنیا) به قسط و عدل برخیزند».

و جلوگیری از ظلم و ایستادگی در مقابل ظالم را می طلبد:

{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ}(۲) «ای کسانی که ایمان آورده اید، پیوسته به عدالت قیام کنید».

{قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ} (۳)«بگو: پروردگارم به عدل و داد امر نمود».

به طور کلّی از دیدگاه اسلام حکم و قانون (چه در عالَم تکوین و چه در عالَم تشریع) فقط از جانب خداست. خداوند متعال در سوره ی یوسف آیه ی ۶۷ می فرماید:

{إِنِ الْحُكْمُ إِلا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ}«حکم و فرمان، تنها از آنِ خداست! بر او توکّل کرده ام».

که در این آیه منحصر بودن حکم تکوینی به ذات حضرت حقّ آشکار است؛ چون سخن حضرت یعقوب علی نبیّنا وآله وعلیه السّلامدر مقابل توکّل بر خداوند متعال در حفظ فرزندانش از

ص: ۱۴

۱- «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ؛ به یقین ما فرستادگان خود را با دلایلی روشن (از منطق و معجزه) فرستادیم و با آنها کتاب (آسمانی) و وسیله ی سنجشِ (معانی و شناسایی حق از باطل و وزن اشیاء خارجی) فرو فرستادیم تا مردم (در زندگی دنیا) به قسط و عدل برخیزند». سوره ی حدید، آیه ی ۲۵.

۲- سوره ی نساء، آیه ی ۱۳۵

۳- سوره ی اعراف، آیه ی ۲۹

حوادث است. و در آیه ی ۴۰ همان سوره می فرماید:

{إِنِ الْحُكْمُ إِلا لِلَّهِ أَمَرَ أَلا تَعْبُدُوا إِلا إِيَّاهُ}«حکم تنها از آن خداست فرمان داده که غیر از او را نپرستید!»

که انحصـار حیثیّت تشـریع به ذات اقـدس حقّ در آن روشن است؛ چون بیـان حضـرت یوسف علی نبیّنا وآله وعلیه السّـلام برای هم زنـدانیان است مبنی بر فرمـان خداونـد متعـال بر لزوم اخلاـص در عبادت. در نتیجه هر قانون و فرمان دیگری در طول قانون و فرمان الهی است و با اذن تکوینی یا تشریعی خداوند متعال باید باشد.

از آنجا که قانون گـذاری حقِّ خداست، بالطّبع مُجری قانون هم باید از سوی خدای متعال معرّفی شود؛ چون تعیین مُجری و حدود و اختیـارات او هم خود یـک قـانون است؛ و در غیر این صورت دین ناقص خواهـد بود، در حالی که می دانیم دین کامل است، چنان که قرآن کریم می فرماید:

{الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ}(۱) «امروز دین شما را برایتان کامل کردم».

اینکه در بالای برخی روزنامه ها به عنوان شعار نوشته اند: «حاکمیّت از آنِ مردم است»، ظاهر این کلام، خلاف قرآن است، چه مراد از حاکمیّت، قانون حاکمیّت باشـد و چه مراد از حاکمیّت، قدرت اجرایی به معنای اصـلی کلمه باشد. بلکه اگر مراد چیزی باشد که اگر فرصت شد توضیح خواهم داد و خلاف

ص: ۱۵

۱- سوره ی مائده، آیه ی ۳

ظاهر مفهوم از عبارت است مانعی ندارد، گرچه از همین آیه ی {إِنِ الْحُكْمُ إِلا لِلَّهِ} هم خواسته اند سوء استفاده کنند که توضیحش را برای فرصت های دیگر می گذارم.

به هر حال قانون از جانب خداوند متعال به واسطه ی پیامبران ^و پیامبر خاتم |نازل شده است. ولی طبق توضیحات گشته قانون ضامن اجرا می خواهد. باید نیرویی هم باشد که آن را اجرا کرده و اگر کسی تخلّف کرد با او برخورد نماید. وانگهی بعضی از قوانین اساساً متصدّی خاصّی از عموم مردم ندارد.

{الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ}(۱) «به هر یک از زنِ زناکار و مردِ زناکار (در جایی که همسر نداشته و مَحْرَم یکدیگر نباشند و زِنای به عُنْف و کافر با زن مسلمان نباشد) صد تازیانه بزنید».

کسی که به حقوق خانوادگی تجاوز کرده و عمل شنیع زنا را مرتکب می شود، اگر غیر مُحصِن باشد باید صد ضربه تازیانه به او بزنند. چه کسی باید بزند؟ اجراکننده کیست؟

{وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا}(۲) «مرد دزد و زن دزد، دستشان را ببرید».

پس به حکم قرآن کریم در شرایط خاصّی باید دست دزد (چهار انگشت غیر ابهام دست راست) را قطع کرد. امّا چه

ص: ۱۶

۱- سوره ی نور، آیه ی ۲

۲- سوره ی مائده، آیه ی ۳۸

کسی باید شرایط را تشخیص دهد و بعد دست دزد را قطع کند؟ متصدّی این امر چه کسی است؟

هم چنین خداوند متعال می فرماید:

{وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّهٍ} (۱) «برای مقابله با دشمن آنچه در توان دارید آماده کنید».

و نیز می فرماید:

{فَقَاتِلُوا الَّتِی تَبْغِی حَتَّی تَفِیءَ إِلَی أَمْرِ اللَّهِ} (۲) «با یاغی و متجاوز بجنگید تا به امر خداوند بازگشت کند».

حال آیا فرماندهی دفاع در مقابل متجاوزین به حریم مسلمین بر عهده ی کیست؟مگر دفاع، إعداد و فراهم سازی نیروو بسیج امکانات برای ترساندن دشمن و کسب و حفظ آمادگی و جمع آوری و تحلیل اخبار و گزارش ها و إشراف اطلاعاتی بر دشمن، بدون نظام و فرماندگی ممکن است؟! یا مگر می شود از دفاع چشم پوشید و مسلمانان و سرزمین های اسلامی را بی دفاع گذاشت؟!! آیا کسی می تواند در وجوب دفاع به ویژه در شرایطی که خطر تسلّط کفّار یا دست نشانده های آنان بر حوزه ی اسلام هست، اندک تردیدی به خود راه دهد؟

ص: ۱۷

۱- {وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّهٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَیْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّکُمْ وَآخَرِینَ مِنْ دُونِهِمْ لا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ یَعْلَمُهُمْ} «و در برابر آنها آنچه توانستید از نیرو(ی انسانی، سلاح های روز و هزینه ی نبرد) و اسبان بسته و آماده شده (وسایل نقلیه ی مناسب) آماده سازید که بدین وسیله دشمن خدا و دشمن خود و دشمنان دیگری را غیر آنها که شما آنها را نمی شناسید، خداوند آنها را می شناسد، بترسانید». سوره ی انفال، آیه ی ۶۰

۲- سوره ی حجرات، آیه ی ۹

آیـا بیرون رانـدن کفّارِ اشـغال گر، همیشه بـدون ایجاد جبهه ی منسـجم و یک پارچه امکان پـذیر می باشـد؟ن آیا امتثال این آیات قرآن کریم به خصوص در زمان حاضـر و در دنیای پیچیـده ی امروز با دشـمنانی که بنیان های اسـلامی را هدف قرار داده اند بدون نظام حکومتی ومدیریّت فراگیر امکان دارد؟

آیا مبارزه با گروه «یاغی» که قرآن کریم مسـلمانان را بدان امر فرموده، همیشه بدون سازماندهی و مدیریت ممکن است؟ آیا اجرای حکم خداوند متعال در مورد مُحارب، بدون سازماندهی و فرماندهی در بسـیاری از موارد عملی است؟ یا آنکه لزومی ندارد با افراد مُحـارب، اشـرارِ مسلّح و مخـلِّ امنیّت برخورد شود؟! آیـا تعیین راهبردهـای کلان اقتصاد و تجارب بین الملل و مسأله ی صادرات و واردات و برنـامه ریزی و کنترل آن بـدون حکومت چگونه میسّـِر می شود؟ در حالی که می دانیم حـدّاقلّ در برخی شـرایط، رهایی صادرات و واردات چه بسا به زمین گیر شدن بخش اقتصاد و سـپس سایر بخش ها منجر شده و سبب سلطه ی همه جانبه ی دشمنان اسلام می گردد. بلکه چه بسا رها بودن برخی امور منجر به هرج و مرج و اختلال در نظام معیشت و زندگی روزمرّه ی مردم و ضرر و زیان به جان، مال و عِرض مسلمانان می شود که خلاف غرض قطعی شارع است.

هم چنین است سیاست های عمران، شهرسازی، مهندسی و کیفیّت آبادانی شهرها و راه ها و سدّها و دَه ها مسأله ی دیگر، نظیر رشد و توسعه ی علمی و تولید دانش و فن آوری که نیاز

ص: ۱۸

قطعیِ برای باقی ماندن جامعه ی اسلامی در دنیای امروز است، بدون حکومت و برنامه ریزی های فراگیر و ایجاد هماهنگی بین بخش های مختلف ممکن است؟ آیا عبور و مرور وسائط نقلیّه بدون مقرّرات حکومتی و نیروی اجرایی در دنیای امروز قابل تحقّق است؟ و آیا کسی می تواند مدّعی شود می توان عبور و مرور وسائط نقلیّه را بدون وضع مقرّرات خاصّ و اجرای آن رها کرد؟! و نه قوانین راهنمایی و رانندگی می خواهیم و متصدّی اجرا؟! این واقعیّت و مشکلات آن در دالان های هوایی و مسیرهای دریایی نیز وجود دارد و ... .

در زمان های گذشته در جوامعی که فارغ از دین بودند معمولاً افرادی با زور شمشیر و قدرت مسلّط می شدند و تصدّی این کارها را به دست می گرفتند. در نتیجه به همان اندازه ای که دل خواهشان بود ضوابط را وضع و اجرا می کردند. گاهی هم مردم وقتی به ستوه می آمدند و کسی نبود که متصدّی این امور گردد، جمع می شدند و زمام امر را به دست یک نفر یا یک گروه می سپردند. گاهی این سپردن زمام امور به دیگری، مطلق بود. و گاهی هم این واگذاری در محدوده ای و یا با شرایطی صورت می گرفت.

وابستگی تشریع و اجرای قانون به اراده ی حقّ متعال

همان طور که اشاره شد از دیدگاه ادیان الهی و کتاب های آسمانی باید هم قانون از جانب خداوند متعال باشد و یا مورد امضایِ پروردگارِ عالَم قرار گرفته باشد چنان که توضیح آن گذشت و هم اجرا کننده ی آن از جانب او برگزیده شده

ص: ۱۹

باشد، و یا مورد امضا و تأیید قرار گیرد. در امّت های گذشته گاهی پیامبران هر دو سِمَت پیامبری و سلطنت اجرایی را داشته اند. هم چون حضرت داوود و حضرت سلیمان÷، و گاهی این دو سِمَت مُنفک بود چنان که از آیه ی شریفه ی {إِذْ قَالُوا لِنَبِيٍّ لَهُمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ} (۱) «به یکی از پیامبران خود گفتند: برای ما فرمانروایی برانگیز تا در راه خدا پیکار کنیم» استفاده می شود.

پیامبر عظیم الشأن اسلام، |هم پیام آور بود و هم حاکم؛ یعنی رئیس قوّه ی مجریه:

{أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ}(۲) «(ای کسانی که ایمان آورده اید) خدا را اطاعت کنید و از فرستاده ی او اطاعت نمایید».

اطاعت پیامبر |در این آیه برای چیست؟ اگر پیامبر |فقط از جانب خداوند متعال بیان قانون می فرمود دیگر اطاعت از پیامبر |به عنوان پیامبر، وجوبی نداشت. دیگر اطاعت از ایشان علاوه بر اطاعت از قوانین معنا نداشت. امّا قرآن کریم علاوه بر اطاعت خداوند متعال می فرماید: پیامبر را اطاعت کنید. حتّی علاوه بر اطاعت از پیامبر |می فرماید: از اُولِی الأمر هم اطاعت کنید:

{أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأمْرِ مِنْكُمْ}(۳)

ص: ۲۰

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۲۴۶

۲- سوره ی نساء، آیه ی ۵۹

۳- سوره ی نساء، آیه ی ۵۹

«ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و از فرستاده ی او و صاحبان امرتان اطاعت نمایید».

خداونـد متعـال و پیـامبر |و کسانی که صاحبان امرنـد و شأنیّت فرمان دارنـد، فرمانـده می باشـند. پس قرآن کریم می فرمایـد پیامبر علاوه بر اینکه رساننده ی احکام است، فرمانده ی مطلق شـما نیز می باشد. باید در چه اموری از پیامبر |اطاعت کنیم؟ هیچ اسـتثنایی نـدارد. هرچه امر فرمود، بایـد اطـاعت شود. در جـای دیر می فرمایـد: وقتی که پیامبر امری کرد و حکمی نمود، هیـچ مسـلمانی حقّ تخلّف ندارد و دیگر انتخاب معنی ندارد:

{وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ} «هیـچ مرد و زن با ایمانی حق نـدارد هنگامی که خدا و پیامبری امری را لازم بدانند، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشد».

هرگـاه خداونـد متعـال و پیـامبر |امری فرمودنـد هیـچ کس، دیگر اختیـاری نـدارد که من در مقابـل این نظر، نظر دیگری دارم، می خواهم نظرم را إعمـال کنم. {مَا كَانَ ... أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ}«انتخـاب دیگری برای آنها نیست». بعـد از پیامبر |طبق فرمان الهی و وصـیّت ایشان أولی الأمر، أئمّه ی معصومین ^می باشـند. وقتی که در روز غدیر، پیامبر |دست امیرالمؤمنین علیه السـلام را بالا بُرد، فرمود:

ص: ۲۱

«مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِيٌّ مَولاه؛ کسی که من مولای او هستم فرمانده ی او هستم؛ هرچه بگویم باید اطاعت کند علی هم مولا و فرمانده ی اوست».

در همین دعای شریف ندبه که مشغول قرائت آن بودید آمده است:

«مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِيٌّ مَولاه؛ کسی که من مولای او هستم، فرمانده و أولی به امر او امیرالمؤمنین است».

و بعد از امیرالمؤمنین علیه السلام اولاد معصومینش امام حسن علیه السلام ، امام حسین علیه السلام ، امام سجّاد علیه السلام و همین طور تا آقای ما امام زمان صلوات الله وسلامه علیه وعجل الله فرجه. اگر شرایط به گونه ی دیگر بود و دشمنان و نیروهای اهریمنی مانع از بسطِ یدِ ائمه ^نشده بودند و امّت از امام منتفع می گردید، اگر امیرالمؤمنین علیه السلام حکومت را در دست داشت، و اگر اولاد معصومینش ^حکومت را در دست داشتند، جهانِ خاکی، بهشت برین شده بود و سیر حیات بشر چیز دیگری بود. امّا قضا و قدر الهی چنین اقتضا کرد که به روال عادی و به روش غیر اجبار، مردم زندگی شان را سپری کنند و آزمایش شوند. امیرالمؤمنین علیه السلام را خانه نشین کردند. در آن چند سالی هم که حضرت حاکم بودند انواع مرارت ها را برای ایشان به وجود آوردند. امام حسن علیه السلام شش ماه با آن همه رنج و تَعَب حکومت می کند. امام حسین علیه السلام را با آن مظلومیّت به شهادت

ص: ۲۲

می رسانند. و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف باید در پس پرده ی غیبت قرار بگیرد تا مردم قابلیّت و آمادگی ظهور حضرت را پیدا کنند و وقتی که مشیّت الهی بر آن قرار گرفت، ظهور نمایند.

وضعیّت جامعه در زمان غیبت معصوم× چگونه خواهد بود؟

امّا در این فاصله ای که به حَسَب ظاهر به امام معصوم علیه السلام دسترسی نداریم شرایط جامعه چه خواهد بود؟ آیا جامعه باید دچار هرج و مرج باشد و یا اسلام حکومت ستمگران را تجویز کرده است؟! کاربرد آن روایاتی که می فرماید: «لا بُدَّ لِلنَّاسِ مِن أمِیرٍ» مردم باید حتماً سازمان اجرایی، نیروی اجرایی و تنظیم کننده ی روابط داشته باشند کجاست؟ در این حالِ غیبت در مقام عمل، رهبر و مدیر جامعه ی اسلامی کیست؟ اگر مردم با هم اختلاف پیدا کردند، کلام چه کسی فصل الخطاب است؟ چه کسی مشکلاتشان را حلّ می کند؟ چه کسی تصمیمات مربوط به مسائل اجتماعی را اتّخاذ کرده و چه نیرویی اجرا می کند؟ آیا امام علیه السلام شیعیان را رها کرده است؟ یعنی هر کاری که بخواهند، انجام بدهند؟! و هرچه پیش آید مهم نیست!

قطعاً اسلام به بی سرپرستی مردم و هرج و مرج و در نتیجه فتنه راضی نیست:

ص: ۲۳

{الْفِتْنَهُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ} (۱)«فتنه از کشتن بدتر است».

قطعاً اسلام به تصدّی امور توسّط حاکمِ ظالم به ویژه کافر یا دست نشانده ی کافر راضی نیست:

{وَلا تَرْکَنُوا إِلَی الَّذِینَ ظَلَمُوا}(۲) «به کسانی که ستم کردند میل و اعتماد ننمایید».

قطعاً اسلام به تصدّی امور توسّط حاکم جاهل به احکام اسلام راضی نیست:

{لا نَبْتَغِی الْجَاهِلِینَ}(۳) «ما نادان ها را برنمی گزینیم».

وقتی کسی دانش اداره ی جامعه را بر اساس احکام اسلام ندارد هرچند دانش دیگری داشته باشد از حیث سپردن حکومت اسلامی به او مشمول این آیه و نظایر آن می باشد.

قطعاً اسلام نسبت به تصدّی امور توسّط حاکمی که توانایی ندارد و مصداق آیه ی شریفه ی:

{أَیْنَمَا یُوَجِّهْهُ لا یَأْتِ بِخَیْرٍ} (۴)«به هر سو که روانه اش کند خیری نمی آورد» می باشد و بود و نبودش مثل هم است راضی نیست.

پس چه کسی در زمان غیبت و یا حتّی هنگامی که امام علیه السلام حاضر است امّا بسطِ ید ندارد، باید متصدّی امور باشد؟ مگر امام صادق علیه السلام می توانست آنچه که مورد نظرش

ص: ۲۴

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۱۹۱

۲- سوره ی هود، آیه ی ۱۱۳

۳- سوره ی قصص، آیه ی ۵۵

۴- سوره ی نحل، آیه ی ۷۶

بود در جامعه اجرا نمایـد؟ شخصـی خدمت امام صادق علیه السـلام عرض کرد: آقاجان! مجبور شده ام به این دادگاه های حکومت مراجعه کنم. ابن ابی لیلی که قاضـی حکومت بنی امیّه و بنی عبّاس است، این چنین حکم کرده است. حضـرت فرمودنـد: این حکم، خلاف شرع است. این قضاوت، قضاوت باطلی است. عرض کرد چه کار کنم؟ فرمودند:

«أمّا قَولُ ابنِ أبِی لَیلَی فَلا أستَطِیعُ رَدَّه؛(۱) امّا نظری را که ابن أبی لیلی داده، نمی توانم ردّ کنم».

علاوه مگر خود امام علیه السـلام شـخصاً می توانست به امور همه ی شـیعه در اطرافِ عالَم از هر جهت رسـیدگی بفرمایـد و یا حتّی دستور خاصّ برای رسیدگی صادر فرماید؟!

پی آمد قطعی دو مطلب، ثبوت ولایت فقیه در بستر قرآن و سنّت

از یـک طرف رکون و اعتماد به ظالم، حرام است و بالخصوص روایات متعـدّدی به تَبَع قرآن کریم می فرماینـد: رجوع به دادگاهی که ظالمانه (دادگاه هایی که در حکومت های جور مانند: حکومت بنی امیّه و بنی عبّاس و ... برپا هسـتند) و غیراسلامی باشد، حرام است. هر کس به این دادگاه ها رجوع کند، رجوع به طاغوت کرده است. قرآن کریم می فرماید:

{یُرِیدُونَ أنْ یَتَحَاکَمُوا إِلَی الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أنْ یَکْفُرُوا بِهِ} (۲)«اینها می خواهند به طاغوت رجوع کنند

ص: ۲۵

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۴۲۷

۲- سوره ی نساء، آیه ی ۶۰

(و حکم طاغوت را بپذیرند) در حالی که امر شده اند که به طاغوت کفر بورزند».

از طرف دیگر جامعه مجبور است برای این امور پناهی داشته باشد، و همان طور که قبلاً روشن شد بدون آنکه نیرویی متصدّی این امور شود جامعه نمی تواند به بقاء خود ادامه دهد. پس شیعه در این میان چه کار کند؟! یکی از یاران امام صادق علیه السلام به نوعی این مشکل را خدمت ایشان مطرح می کند:

«مُحَمَّدُ بنُ یَحیَی عَن مُحَمَّدِ بنِ الحُسَینِ عَن مُحَمَّدِ بنِ عیسَی عَن صَفوانَ بنِ یَحیَی عَن دَاوُدَ بنِ الحُصَینِ عَن عُمَرَ بنِ حَنظَلَةَ قالَ: سَألتُ أباعَبدِاللهِ علیه السلام عَن رَجُلَینِ مِن أصحابِنا بَینَهُما مُنَاعَةٌ فی دَینٍ أو میراثٍ فَتَحاکَما إلَی السُّلطانِ وإلَی القُضاهِ أیَحِلُّ ذَلِکَ. قالَ علیه السلام : مَن تَحاکَمَ إلَیهِم فی حَقٍّ أو باطِلٍ فَإنَّما تَحاکَمَ إلَی الطّاغوتِ وما یَحکُمُ لَهُ فَإنَّما یَأخُذُ سُحتاً وإن کانَ حَقّاً ثابِتاً لأنَّهُ أخَذَهُ بِحُکمِ الطّاغوتِ وقَد أمَرَ اللَّهُ أن یُکفَرَ بِهِ قالَ اللَّهُ تَعالَی: {یُرِیدُونَ أَنْ یَتَحَاکَمُوا إِلَی الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ یَکْفُرُوا بِهِ}. قُلتُ: فَکَیفَ یَصنَعانِ؟ قالَ: یَنظُرانِ إلَی مَن کانَ مِنکُم مِمَّن قَد رَوَی حَدیثَنا ونَظَرَ فی حَلالِنا وحَرامِنا وعَرَفَ أحکامَنا فَلیَرضَوا بِهِ حَکَماً فَإنّی قَد جَعَلتُهُ عَلَیکُم حاکِماً فَإذا حَکَمَ بِحُکمِنا فَلَم یَقبَلهُ مِنهُ فَإنَّما استَخَفَّ بِحُکمِ اللَّهِ وعَلَینا رُدَّ والرّادُّ عَلینا الرّادُ

ص: ۲۶

عَلَی اللَّهِ وهُوَ عَلَی حَدِّ الشِّرکِ بِاللَّهِ قُلتُ: ...؛ عمر بن حنظله می گوید: از خدمت امام صادق علیه السلام پرسیدم درباره ی دو فرد از شیعیان که بین آن دو منازعه و درگیری و مورد دَین یا ارث بود و دعوا به سلطان و قُضات رسمی بردند. آیا چنین کاری جایز است؟ حضرت در جواب فرمودند: کسی که دادخواهی به اینان بَرَد، حال چه بر حق باشد و چه بر باطل، دادخواهی به طاغوت برده است. و هرچه به نفع او کم شود به حرام گرفته است هرچند که حقّ ثابت او باشد. زیرا او به حکم طاغوت گرفته است، در حال که خداوند متعال دستور به انکار و نپذیرفتن آن داده است. خداوند متعال می فرماید: «اینها می خواهند به طاغوت رجوع کنند (و حکم طاغوت را بپذیرند) در حالی که امر شده اند که به طاغوت کفر بورزند». (عمر بن حنظله می گوید) گفتم: در این حال که حکومت در دست حاکمان غاصب و جائر است چه کار باید کرد؟ (حضرت علیه السلام در جواب) فرمودند: دقّت کنید و کسی را که روایات (و علوم ما را) داراست و نظر در حلال و حرام ما دارد (و اهل فهم و استدلال است) و احکام اسلامی را می داند او را داور قرار دهید چرا که من او را حاکم قرار دادم. پس هنگامی که طبق نظر ما حکم نمود و کسی از او قبول

ص: ۲۷

نکرد همانا حکم خداونـد را سبک و ناچیز شـمرده است و ردّ بر ما نموده است و ردّ کننـده ی بر ما ردّ کننده ی بر خداوند است و این عمل در حدّ شرک به خداوند است. گفتم: ...»

در هنگـامی که دسترسـی به امـام معصوم علیه السـلام نـداریم حتّی با وجود حضور ایشان زیرا همه ی شـیعیان همیشه نمی توانسـتند خدمت امام علیه السلام برسند حضرت می فرمایند: من او (فقیه جامع الشرایط) را حاکم قرار دادم. چیزی نظیر همین موضوع در نامه ی اسحاق بن یعقوب خدمت امام زمان صلوات الله علیه وعجل الله فرجه و جواب حضرت آمده است:

«... وأمّا الحَوادِثُ الواقِعَهُ فَارجِعوا فِیها أَلَی رُواهِ حَـدِیثِنا فَإِنَّهُم حُجَّتِی عَلَیکُم وأنا حُجَّهُ اللَّه عَلَیهِم ...؛ ... و امّا در رویدادها رجوع کنید به راویان احادث ما پس همانا ایشان حجّت من بر شما هستند و من حجّت خداوند بر ایشان می باشم».

البتّه روشن است که تنها راوی بودن ملاک نیست؛ بلکه رُواتی مقصود هسـتند که اهل فهم و فقاهت بوده وگرنه راوی بـدون فهم و درایت که قـابلیّت ارجاع نـدارد. و اساساً در روایاتِ وارده از اهل بیت ^وقتی مسائل مهمّی از این نوع مطرح می شود، جز ارجاع به فقیه چیز دیگری نمی یابیم و در چنین مسائل کلّی و با اهمّیّتی، هیچ نشانه ای از ارجاع به غیر فقیه

ص: ۲۸

وجود ندارد. و از این جاست که فقهای بزرگ شیعه از ابتدای تاریخ فقه، مرجع چنین امور با اهمّیّتی را فقط فقها می دانسته اند.

از آن هنگام که شیخ مفید «معلّم الأمّه» اعلی الله مقامه در کتاب شریفِ مُقْنِعه با استنباط از روایات اهل بیت ^این عبارت را فرمود:

«وإذا عـدم السـلطان العـادل فیمـا ذکرناه من هـذه الأبواب کان لفقهاء اهل الحقّ العـدول من ذوی الرأی والعقل والفضل أن یتولّوا ما تولّـاه السـلطان فـإن لم یتمکّنوا من ذلک فلا تبعه علیهم فیه وبالله التوفیق».(۱) «هرگـاه حاکم عادل (امام معصوم علیه السـلام یا نایب خـاصّ او) نبود، در آنچه ذکر کردیم در این ابواب، برای فقهـای اهل حقّ، عادل، دارای رأی، عقل و فضل است که متصـدّی شوند آنچه را حاکم و سلطان متصدّی می شد. ولی اگر قدرت بر این کار نداشتند مؤاخذه ای بر آنان نیست. و توفیق از خداوند است».

اصل مطلب شـیخ در نیابت عامّه ی فقها از ائمّه ی معصومین علیهم السـلام، در کلمات بزرگان فقها انعکاس یافته، و مثل تعبیر مُقْنِعه یـا نزدیـک به آن را ذکر کرده انـد و یـا آنکه به گـونه ای سـخن گفته انـد که اصـلِ مطلبِ مُقْنِعه مفروض گرفته شـده است، مثـل: «سیّدمرتضی در انتصار ص ۴۵۸»، و «شیخ

ص: ۲۹

۱- و در صص ۸۰، ۲۵۳ و ۸۱۰، به نوعی به همین مطلب اشاره دارد

طوسی در نهایه، صص ۳۱۸ و ۶۰۸، و فی الجمله صص ۳۱۰ و ۳۵۷، و در مبسوط، ج ۴، صص ۵۲ و ۵۳)، و «ابی الصّلاح در الکافی، صص ۲۳۶ و ۳۳۸ و ۳۶۱»، و «سلّار در مراسم، صص ۲۰۴ و ۲۶۱»، و «قاضی ابن برّاج در مهذّب، ج ۱، ص ۳۴۲، و نیز ج ۲، ص ۱۱۸»، و «ابن حمزه در وسیله، ص ۲۷۹، ۳۲۴، ۳۷۱، ۳۷۳ و ۳۷۴»، و «سیّد ابوالمکارم إبن زهره در غنیه، ص ۲۳۷»، و «ابن ادریس در سرائر، ج ۲، صص ۸۱ و ۳۸۵، و در ص ۱۹۲ بعد از نقل عبارت مفید در مُقنِعه تصریح می کند که این فتوای من نیز هست»، و «محقّق در شرایع، ج ۲، ص ۲۲۱»، و «علّامه در مختلف، ج ۴، ص ۴۶۳، و ج ۶، صص ۴۰۲ و ۴۰۳، و در قواعد ج ۱، ص ۵۲۵»، و «شهید اوّل در لمعه، ص ۸۵ و در غایه المراد، ص ۶۲»، و «شهید ثانی در شرح لمعه، ج ۱، ص ۲۲۶، و در مسالک، ج ۷، ص ۱۴۷» و ...

و مخصوصاً با تصریح عدّه ای از بزرگان فقها در موارد مختلف به این مطلب که هرگاه در عبارات فقها «حاکم» گفته شود، مراد امام علیه السلام یا نایب خاصّ یا نایب عامّ یعنی فقهای عدول می باشد، مثل «فخر المحقّقین در ایضاح، ج ۲، ص ۶۲۳»، و «محقّق کرکی در جامع المقاصد، ج ۱۱، ص ۲۶، و ج ۱۲، ص ۹۲»، و «شهید ثانی در مسالک، ج ۴، ص ۱۶۲»، و «سبط شهید ثانی سیّدمحمّد در غایه المرام، ج ۱، ص ۸۰». حتّی مرحوم شهید ثانی و برخی دیگر بر این مطلب ادّعای اجماع فرموده اند. عبارت شهید در مسالک چنین است:

«والمراد بالحاکم حیث یطلق فی ابواب الفقه الفقیه

ص: ۳۰

الجامع لشرائط الفتوی اجماعاً». «مقصود از «حاکم» هنگامی که در ابواب فقه استعمال می شود، به اجماع علما، فقیه دارای شرایط فتواست».

و یکی از أعاظم مراجع عصر و رکن امروز عراق مدّ ظلّه العالی، در نجف اشرف علی مشرّفِه السّلام، به من فرمود: «من دو هزار شاهد بر ولایت فقیه احصا کرده ام».

البتّه برخی اختلاف ها در محدوده ی اختیارات فقیه، نفیاً و اثباتاً در میان بزرگان وجود دارد؛ چنان که به طور نادر، برخی فتوا به جوازِ تصدّیِ مطلقِ ثقه نسبت به اموال ایتام را داده اند، امّا در مسائل مهمّ حاکمیّتی، اجماعِ قطعی بر عدمِ جوازِ تصرّفِ غیرِ فقیه است. (۱)

هیچ فقیهی، حکومت غیر فقیه یا غیر مأذون از فقیه را تجویز نمی کند

در زیر این آسمان تا زمان امام(ق) علیه السلام بنیان گذار جمهوری اسلامی، هیچ فقیهی را سراغ نداریم که گفته باشد غیر فقیه یا غیر مأذون از جانب فقیه می تواند متصدّی امور جامعه ی اسلامی باشد. به تعبیر دیگر، هیچ فقیهی قائل نیست که حکومت در زمان غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه

ص: ۳۱

۱- عمومات و اطلاقات، تصرّف در جان، مال، و عرض مسلمانان را بر هر کس حرام کرده است و فقط به اندازه ای که دلیل قائم بر خروج از حرمت است این عمومات و اطلاقات تخصیص و تقیید می خورد و تنها افرادی که دلیلی بر جواز تصرّف آنان باشد، اجازه یا وظیفه ی تصرّف دارند، و مخصّص و مقیّد چه لبّی باشد و چه لفظی، غیر فقیه را شامل نمی شود و بر فرضِ اجمال در مخصّص و مقیّدِ منفصل، معلوم است که باید به عمومات و اطلاقات دالّ بر حرمت مراجعه کرد. مقتضای اصول نیز عدمِ جعلِ ولایت در مورد شکّ است و نیز عدمِ وجوبِ اطاعت از متصدّیِ مشکوک الولایه می باشد

می توانـد به دستِ غیرِ فقیهِ جـامعه الشـرایط داده شود، مگر در وقت اضـطرار. در حـالت عـادی حکومت فقـط در اختیـار فقیه جامع الشرایط یا کسی که مأذون از طرف فقیه است، می باشد.

اگر فتاوی شـیخ صـدوق، شـیخ مفیـد، سـیّد مرتضـی، شـیخ طوسـی، ابی الصّـِلاح، قاضـی ابن برّاج، سلّار، ابن حمزه، ابن زُهره، ابن ادریس، محقّـق حلّی، علّـامه ی حلّی، فخرالمحقّقین، شـهید اوّل، شـهید ثـانی، محقّق کرکی، شـیخ بهـایی، صـاحب جواهر، صـاحب ریاض، صاحب مسـتند و شیخ انصاری و ... را ببینید، یک نفر از این بزرگانِ فقهای شیعه را پیدا نمی کنید که بگوید جایز است غیرِ فقیهِ عادل حکومت کند. بعضی می گویند فلان مجتهد قائل به نظریه ی ولایت فقیه نیست، پس حاکم می تواند غیر فقیه باشد!! این کاملاً اشـتباه و نارواست. در واقع این اشخاص، کلام برخی از فُقها را نفهمیده اند یا نخواسته اند بفهمند. اینکه بعضی از فقها، برخی از مراتب ولایـت را قبول ندارنـد نه به این معنـاست که در نظر آنـان جـایز می باشـد حکومت به دست غیرِ فقیهِ عـادل داده شود. در حقیقت چنین فقهایی در مسأله ی حکومت، دارای نظر سـخت تری می باشـند و مخالفین نظام ولایت فقیه در اینجا مغالطه می کنند. با تتبّع در سراسـرِ فقهِ مدوّنِ ما تا زمان امام(ق) علیه السلام که پرچم دار نظریه ی ولایت فقیه بودند، به جرأت به شما می گویم نمی توانیم فقیهی از فقهای شـیعه را بیابیم که حکومتِ حاکمِ غیر فقیهِ عادل را در غیر شـرایط اضطرار، جایز بداند. در هنگام حضور امام معصوم علیه السلام ، باید حکومت در اختیار ایشان باشد، و

ص: ۳۲

در هنگام عـدمِ بسطِ یـدِ امام و غیبت امام علیه السـلام ، بایـد حکومت در اختیار فردی باشـد که ایشان تعیین نموده انـد؛ حال چه به صورت تعیین خاصّ و یا به صورت تعیین عامّ که حضرت با بیان ویژگی های حاکم اسلامی مردم را به او ارجاع فرموده باشد.

به حَسَب معیارهای قرآنی و بیانات معصومین علیهم السـلام ، متصـدّی اداره ی جامعه ی اسـلامی نمی توانـد جاهل به احکام اسـلام باشد. زیرا حاکم اسلامی باید با اِشراف خود، اسلام را در تمام ابعاد اجرایی کند. فرد غیر فقیه چگونه می تواند چنین عملی را انجام دهد. فرد غیر فقیه حتّی اگر تقلید صحیحی هم بکند، نمی تواند اسلام را با آن گستردگی و شمول اجرایی نماید؛ زیرا چه بسا لحظه های حسّاسـی فراروی حاکم قرار گیرد که امکان مراجعه ی به غیر نباشد و یا ریشه ها و لوازم احکام را نفهمد، هرچند مقلِّد بافهمی باشـد. علاوه چه بسـا بایـد حتّی در مورد مقلَّد خود در مسائـل قضـایی و اجتمـاعی تصـمیم بگیرد و رجوع به مقلَّد در حقیقت یعنی حاکم بودن مقلَّد نه مقلِّد. و بالجمله، عالِم از روی تقلید، عالِم به معنای واقعی کلمه نیست. و عمده آنکه لفظ عالِم و مشابه آنکه در چنین مواردی آمـده به قرائن موجود اساساً شامـل عـالِم از روی تقلیـد نمی شود. مثـل: «نَظَرَ فی حَلالِنا وحَرامِنا» یا «فَارجِعوا فِیها إلَی رُواهِ حَدِیثِنا» و حدّاقلّ به مناسبت حکمِ مترتّبِ بر موضوع، از مقلِّد منصرف است.

هم چنین کسی که اسلام را در تمام ابعاد اجرایی می کند چه

ص: ۳۳

در اموری که مرتبط به شخص خود او می باشد و چه در مسائلی که مرتبط با جامعه است، چنین فردی قهراً عادل هم خواهد بود وگرنه التزامی به اجرای عدالت که هدف اسلام است، نخواهد داشت و چون مجری است باید آگاهی و توانایی و شجاعت و تدبیر اجرا در ابعاد مورد نیاز را نیز داشته باشد. در نهج البلاغه آمده است:

«أَيُّها النّاسُ إنَّ أحَقَّ النّاسِ بِهذا الأمرِ أقواهُم عَلَيهِ وأعلَمُهُم بِأمرِ اللَّهِ فِيه؛ (۱)ای مردم سزاوارترین اشخاص به ولایت و حکومت، آن کسی است که در تحقّق حکومت نیرومندتر، و در آگاهی از فرمان خدا، داناتر باشد».

و هم چنین در روایات آمده است:

«مَن أمَّ قَوماً إمامَةً عَمياءَ وفِي الاُمَّةِ مَن هُوَ أعلَمُ مِنهُ فَقَد كَفَر؛(۲) بدانید هر کس که بر اریکه ی امامت و رهبری مردم کورکورانه تکیه زَنَد در حالی که داناتر از او در اجتماع موجود باشد او کفر ورزیده است».

«مَن خَرَجَ يَدعو النّاسَ وَفيهِم مَن هُوَ أعلَمُ مِنهُ فَهُوَ ضالٌّ مُبتَدِعٌ ومَنِ ادَّعَى الإمامَةَ ولَيسَ بِإمامٍ فَهُوَ كافِرٌ؛(۳) کسی که خروج کرده و مردم را به خود دعوت کند در حالی که در میان ایشان عالم تر از او وجود

ص: ۳۴

۱- نهج البلاغهی صبحی صالح، خطبه ی ۱۷۳، ص ۲۴۷

۲- بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۸۶

۳- وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۵۰

داشته باشد، همانا او گمراه و بدعت گذار است، و هر کس ادّعای امامت کند در حالی که امام نیست، همانا او کافر است».

«عَن رَسولِ الهِ: |ما وَلَّت أمَّهٌ أمرَها رَجُلاً قَطُّ وفیهِم مَن هُوَ أعلَمُ مِنهُ إلّا لَم یَزَل أمرُهُم یَذهَبُ سَفالاً حَتّی یَرجِعوا إلَی ما تَرَکوا؛(۱) هیچ امّتی هرگز امر خود را به مردی نسپارد در حالی که در میان آنها اعلم از او باشد مگر آنکه این امّت رو به انحطاط می رود تا آنکه بازگردد به آنچه که آن را ترک کرده است (سپردن امر به اعلم)».

«... إنَّ الرِّئاسَهَ لا تَصلُحُ إلّا لِأهلِها فَمَن دَعا النّاسَ إلَی نَفْسِهِ وفیهِم مَن هُوَ أعلَمُ مِنهُ لَم یَنظُرِ اللَّهُ إلَیهِ یَومَ القِیامَه؛(۲) همانا ریاست شایسته نیست مگر برای اهلش. پس هر کس مردم را به سوی خود دعوت کند در حالی که در میان ایشان عالم تر از او وجود دارد، خداوند در روز قیامت به او نظر نمی کند».

و در روایت معتبرِ (حسنه ی کالصّحیحه) عبدالکریم بن عُتبَهِ الهاشمی آمده است:

«أنَّ رَسولَ اللَّهِ |قالَ: مَن ضَرَبَ النّاسَ بِسَیفِهی ودَعاهُم إلَی نَفسِهِ وفی المُسلِمینَ مَن هُوَ أعلَمُ مِنهُ فَهُوَ

ص: ۳۵

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۰

۲- بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۱۰.

ضالٌّ مُتَکَلِّفٌ؛(۱) هر کس مردم را با شمشیر بزند و ایشان را به سوی خود بخواند در حالی که در میان مسلمین شخصی عالم تر از او وجود داشته باشد، همانا او گمراه است و بی جا عمل می کند».

البتّه از مجموع این روایات استفاده می شود که این شروط مربوط به ولایت عُظمی و ریاست کبری می باشد که از آنِ امام معصوم علیه السلام است؛ چون مثلاً ـ در روایتِ معتبرِ عبدالکریم آمده است کسی که به خود دعوت کند؛ یعنی خود را به عنوان خلیفه و امام معرّفی نماید؛ نه آنکه دعوت به امام معصوم کند، به ویژه با توجّه به فرازهای پیش از این عبارت. بقیّه ی روایات هم به همین قرینه یا نظری آن، حمل بر توبیخ کسانی می شود که خود را به عنوان امام و خلیفه مطرح می کردند. و به هر حال روایتِ دارایِ سندِ تامّ؛ یعنی روایت عبدالکریم بن عتبه می تواند مفسِّر سایر روایاتی باشد که سندِ تامّ هم ندارند. در حقیقت این روایات نظیر روایاتی است که بیان می فرماید: قضاوت جز برای نبیّ و وصیِّ نبیّ جایز نیست. چنان که در روایتِ معتبرِ سلمان بن خالد آمده است:

«... فَإنَّ الحُکومَةَ إنَّما هِیَ للإمامِ العالِمِ بِالقَضاءِ العادِلِ فی المُسلِمینَ لِنَبِیٍّ أو وَصِیِّ نَبِیٍّ؛ (۲)... همانا قضاوت فقط برای امامی است که عالِم به قضاوت و عادل در میان مسلمین است؛ برای پیامبر یا وصیّ

ص: ۳۶

۱- الکافی، ج ۵، ص ۲۷

۲- الکافی، ج ۷، ص ۴۰۶

پیامبر است».

که البتّه با اذن نبیّ و وصیّ، دیگران هم می تواننـد در همان محـدوده ای که شارع تعیین می کند، قضاوت کنند. حکومت و ولایت نیز بالاصـاله از آنِ معصوم علیه السـلام است که او افضـل و اعلم و اتقی و تواناترین فرد برای حکومت است. و اساساً ولایت منصبی الهی است که از جـانب خداونـد متعـال إعطـا می شود. ولی ائمّه ^در طول ولاـیت خود، فقهای عـدولِ توانا را برای اداره ی جامعه نصب کرده اند.

با مردود بودن حکومت غیر فقیه عادل تنها گزینه فقیه عادل است

همان طور که به روشـنی توضـیح دادیم از یک سو جامعه بـدون مدیر نمی تواند باشد که این از مطالبِ قطعی و بدون تردید اسـلام است، و از سوی دیگر هر نوع مـدیریّت و هر ریـاستی غیر از مـدیریّت و ریـاست جعـل شـده از جانب معصومین^مردود است و در روایات برای هیـچ کس یا گروهی غیر از فقیهِ عادل مقام و منصب ولایت عامّه جعل نشده است. پس به ناچار منصب ولایت و مقام اداره ی اجتمـاع، جز برای فقیهِ عـادلِ توانا نمی توانـد اثبات شود. (۱) و ایـن چیزی است که از مِثـل مقبـوله ی عمر بن حنظله (۲) و توقیع اسحاق بن

ص: ۳۷

۱- تتمیمی در آخر بحث اضافه شده است که باید مورد ملاحظه قرار گیرد

۲- وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۳۶

یعقوب (۱) و ... استفاه می شود.

وقتی که در مقبوله ی عمر بن حنظله، تحاکم به سلطان و قُضات جور به شدّت مردود شناخته شده و تحاکم به آنها، تحاکم به طاغوت معرفی شده است، به ناچار وقتی امام علیه السلام برای رفع مشکل می فرمایند: به راویِ حدیث ناظرِ در حلال و حرام و عارفِ به احکام روی بیاورید:

«فَإنِّی قَد جَعَلتُهُ عَلَیکُم حاکِماً؛ پس همانا من او را بر شما حاکم قرار دادم».

مراد از «حاکم» در این روایات یکی از دو معنا می تواند باشد:

الف) مراد از حاکم در اینجا کسی باشد که در همه ی شئون اجتماعی باید به او مراجعه شود از جمله مسئله ی قضاوت، و این همان جعل ولایت تامّه برای فقیه است.

ب) حاکم در اینجا به معنای قاضی باشد که در این صورت بالاولویّه القطعیّه می فهمیم که امام علیه السلام ولایت عامّه را که یکی از شئون آن قضاوت می باشد نیز جعل کرده است؛ زیرا نیاز به ولایت برای تدبیر اجتماع به مراتب بیش از نیاز به قضاوت است. به خاطر آنکه کشمکش و منازعه ای که نیازمند

ص: ۳۸

۱- «فی کِتابِ إکمالِ الدِّینِ وإتمامِ النِّعمَهِ عَن مُحَمَّدِ بنِ مُحَمَّدِ بنِ عِصامِ عَن مُحَمَّدِ بنِ یَعقُوبَ عَن إسحاقَ بنِ یَعقُوبَ قالَ سألتُ مُحَمَّدَ بنَ عُثمانَ العَمریَّ أن یُوصِلَ لی کِتاباً قَد سَألتُ فیهِ عَن مَسائِلَ أشکَلَتً عَلَیَّ فَوَرَدَ التَّوقیعُ بِخَطِ مَولانا صاحِبِ الزَّمانِ علیه السلام : أمّا ما سَألتَ عَنهُ أرشَدَکَ اللهُ وثَبَّتَکَ. إلَی أن قالَ: وأمّا الحَوادِثُ الواقِعَهُ فَارجِعوا فیها إلَی رُواه حَدِیثِنا فَإنَّهُم حُجَّتی عَلَیکُم وأنَا حُجَّهُ اللَّهِ وأمّا مُحَمَّدُ بنُ عُثمانَ العَمریُّ رَضِیَ اللهُ عَنْهُ وعَن أبیهِ مِن قَبلُ فَإنَّهُ ثِقَتی وکِتابُهُ کِتابی». وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۴۰

به قضاوت باشد فقط گاهی برای برخی افراد اتّفاق می افتد؛ در حالی که اموری که نیازمند به ولایت عامّه است تقریباً همیشه مورد ابتلا است؛ به ویژه در عصر حاضر که بقای اسلام و هویّت مسلمین نیازمند شدید سازماندهی و مدیریّت عالمانه، مدبّرانه و شجاعانه است و إهمال در این زمینهن قطعاً نقضِ غرض شارع است. پس شارع موضوع حکومت را مهمل نگذاشته است که:

«وعَلَی اللَّهِ قَصدُ السَّبیلِ ومِنها جائِرٌ ولَو شاءَ لَهَداکُم أجمَعین؛ (۱) و بر عهده ی خداست (نشان دادن) راه درست که به مقصد می رساند و برخی از راه ها انحرافی است، و اگر می خواست همگی شما را (به اجبار) هدایت می کرد (لکن در انتخاب راه دین اجبار تکوینی نیست)».

هم چنین وقتی اسحاق بن یعقوب توقیع حضرت را نقل می کند که «الحوادث الواقعه» را به روات احادیث مراجعه کنید، مراد نمی تواند خصوصِ حوادثِ مشخّصِ نزد اسحاق باشد؛ چون این فقره، مستقل در توقیع شریف نیامده است؛ بلکه در سیاق مسائلی است که جواب حضرت حجّت عجّل الله تعالی فرجه الشّریف در آنها عامّ است و هر فقره با امّا شروع می شود و ظاهر در آن است که طبیعت حوادث به روش استغراق مراد است. چنان که اطلاقِ لزومِ مراجعه به روات در

ص: ۳۹

۱- سوره ی نحل، آیه ی ۹

حوادث حتّی صورتی را در بر می گیرد که حکم کلّی آن مشخّص باشد، ولی نیاز به تصمیم اجرایی داشته باشد. پس حوادث از هر نظر به فقیه ارجاع داده شده است، و اگر توقیع مبارک اختصاص به جعل ولایت نداشته باشد، حدّاقل ارجاع به فقیه در تمام شئون حوادث مستلزم جعل ولایت برای فقیه است و همین معنایِ ولایت فقیه است.

به هر حال، احتمال داده نمی شود که شارع، جاهل (به احکام شرع) یا ظالم یا ناتوان را بر مقدّرات جامعه مسلّط کرده باشد، حتّی اگر مردم او را انتخاب کرده باشند؛ چون همه ی اینها از دیدگاه اسلام مطرود است. پس باید این موقعیّت در اختیار فقیهِ عادلِ توانا باشد. بلی در شرایط مساوی، فقیهِ عادلِ منتخبِ مردم بر غیر منتخب، رجحان دارد؛ هم به دلیل توان بیشتر (به خاطر پشتیبانی مردم از او) و هم به خاطر رعایت خواسته های مردم در محدوده ی حقّ و عدالت. (۱) چنان که امتیازات دیگر علمی، فنّی، روحی و جسمی در شرایط مساوی، موجب رجحان است. و مردم باید با ساز و کارهای عقلی و عقلایی و شرعی از جمله از طریق خبرگانِ مورد اعتمادِ خود، شخصِ واجد شرایط را شناسایی کرده و زمام امر را به دست او بسپرند و فرامین او را اطاعت نمایند. طبیعی است که وقتی فردِ واجد شرایط عهده دار چنین منصبی شد تا

ص: ۴۰

۱- هم چنین ولیّ فقیه باید در تصمیمات خود در محدوده ی حقّ و عدالت، خواسته ها و رضایت توده های مردم را رعایت کند. برای توضیح بیشتر رجوع شد به کتاب بر مائده ی آسمانی، از مؤلّف، ص ۵۸

مادامی که واجد شرایط است هیچ دلیلی بر ولایت دیگری در گستره ی ولایت او نداریم؛ چون با وجود ولایت، دیگر جعل ولایت معنا ندراد؛ پس هیچ کس حقّ مزاحمت با ولایت او را ندارد:

«فَإن شَغَبَ شاغِبٌ اُستُعتِبَ فَإن أبَی قُوتِلَ؛ (۱) اگر کسی شرّ به پا کند از او خواسته می شود به راه راست بازگردد، اگر نپذیرفت، باید با او جنگید».

فقاهت و عدالت، مقتضی مشورت

البتّه فقیهِ عادل، مشورت می کند؛ چون باید موازین اسلامی را رعایت نماید:

{وَشَاوِرْهُمْ فِی الأمْرِ} (۲) «و در کارها با آنان مشورت نما».

{وَأَمْرُهُمْ شُورَی بَیْنَهُمْ} (۳) «و کارشانم در میان خودشان به مشاوره برگزار می گردد.

اینها جزء دستورات اسلامی است. فقیهِ عادلِ توانا مشورت و بررسی می کند. همه ی جوانب را رعایت می نماید؛

ص: ۴۱

۱- «أیُّها النّاسُ إنَّ أحَقَّ النّاسِ بِهَذَا الأمرِ أقواهُم عَلَیهِ وأعلَمُهُم بِأمرِ اللهِ فیهِ فَإن شَغَبَ شاغِبٌ اُستُعتِبَ فَإن أبَی قُوتِلَ؛ ای مردم سزاوارترین اشخاص به خلافت، آن کسی است که در تحقّق حکومت نیرومندتر، و در آگاهی از فرمان خدا، داناتر باشد. پس اگر آشوب گری به فتنه انگیزی برخیزد، به حق بازگردانده شود. و اگر سر باز زد، با او مبارزه شود». نهج البلاغه ی صبحی صالح، خطبه ۱۷۳، ص ۲۴۷

۲- سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۵۹

۳- سوره ی شوری، آیه ی ۳۸

امّا وقتی که فرمان داد، دیگر سرپیچی معنا ندارد. عبدالله بن عباس خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و به ایشان مشورتی داد. بعد اصرار کرد که حرف من اجرا شود. حضرت امیر علیه السلام فرمودند:

«لَکَ أن تُشِیرَ عَلَیَّ وأرَی فَإن عَصَیتُکَ فَأطِعنِی؛ (۱) بر تو است که رأی خود را به من بگویی، و من باید پیرامون آن بیندیشم، آن گاه اگر خلاف نظر تو فرمان دادم، باید اطاعت کنی».

قرآن کریم خطاب به پیامبر عظیم الشّأن اسلام می فرماید:

{فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَکَّلْ عَلَى اللَّهِ} خداوند متعال بعد از اینکه فرمان می دهد که ای پیامبر با آنها مشاوره کن، می فرماید امّا هرگاه که عزم را جزم کردی و تصمیم گرفتی، دیگر کاری به آنها (مشاورانت) نداشته باش. {فَتَوَکَّلْ عَلَى اللَّهِ} با اعتماد بر خدا به طرف کارت برو.

بهره مندی های فراوان از ولایت فقیه

حال ببینیم انصافاً آیا اگر حاکم، فقیهِ عادل توانای اهلِ مشورت و مشاوره باشد بهتر است یا اینکه انسانی نادان (به احکام دین) و یا ظالم بوده و یا اینکه توانایی اداره ی جامعه ی اسلامی را نداشته و اهل مشاوره هم نباشد؟ {مَا لَکُمْ کَیْفَ

ص: ۴۲

۱- نهج البلاغهی صبحی صالح، حکمت ۳۲۱

تَحْکُمُونَ} (۱) بهره هـایی که این کشور تـا به حال از ولایت فقیه بُرده، بسـیار زیاد است. این کشور به برکت فقیه جامع الشّرایط و ولایت فقیه از حلقوم اسـتعمار و اسـتکبار جهانی بیرون کشـیده شـد. این جمهوری اسـلامی به برکت فقاهت و عدالت و ولایت فقیه استقرار پیـدا کرد و با قـدرت، راه خود را ادامه داد و می دهد. به برکت ولایت فقیه است که طنین اسـلام و قرآن در سراسـر جهان شنیـده می شود. از برکـات ولایـت فقیه است که رژیم صـهیونیستی به سوی اضـمحلال می رود. به برکت ولایـت فقیه است که پایه هـای ظلم و فسـاد و تبـاهی در سراسـر کشورهای اسـلامی به لرزه درآمـده و طاغوت های مصـر و تونس و یمن، سـرنگون شدنـد و طاغوت های دیگر زیر پاهایشان لرزان است.

برخی مخالفت ها با ولایت فقیه

علّت دشـمنی آنهایی که با ولایت فقیه مخالفنـد چیست؟ دشـمنی با ولایت فقیه یعنی دشـمنی با علم و عـدالت، دشـمنی با توانایی و فکر و مشورت. بله دشـمنان اسـلام، قـدرت طلبان، دنیاپرسـتان و متجاوزین به حقوق مردم، ولایت فقیه را برنمی تابنـد، و به صورت های مختلف مقابله می کننـد. انواع مخالفت ها در اینجا وجود دارد. صـرف نظر از ساده اندیشـی ها و کج فهمی های عدّه ی کمی، برخی از افراد از اساس با اسلام مخالفند و آن را به صورت مخالفتن با ولایت فقیه بروز

ص: ۴۳

۱- سوره ی صافات، آیه ی ۱۵۴. «شما را چه شده، چگونه قضاوت می کنید؟!»

می دهند. و برخی با تشیّع و برخی با روحانیّت و علمای دین مخالفند.

برخی قبل از انقلاب بودند که الآن هم به نوعی دیگر سر و کلّه شان دوباره پیدا شده، تزشان این است: «اسلام منهای روحانیّت». تز اسلام منهای روحانیّت، مثل تز طبابت بدون پزشک واقعاً تعجب آور است! اسلام منهای روحانیّت یعنی پزشکی منهای پزشک. چنین منحرفانی می گوید: آقا! وقتی بیمار شدی قانون بوعلی سینا وجود دارد، تحفه ی حکیم مؤمن هست و ... طب قدیم بیماری شدی طبِّ هریسون وجود دارد، طبِّ سیسیل وجود دارد، نرم افزار up to date هست ... این قدر کتاب روی هم گذاشته شده، بروید خود را معالجه کنید. کسی که می گوید اسلام بدون روحانیّت، دقیقاً مثل همین است. تازه آن کتاب های پزشکی را هم پزشک ها نوشته اند. و منابع اسلامی را هم علمای اسلام با فداکاری ها و تلاش های فرساینده حفظ کرده و تفسیر نموده اند. اسلام بدون روحانیّت یعنی طبِّ بدون طبیب، پزشکی بدون پزشک، معماری بدون معمار، مهندسی بدون مهندس. عدّه ای هم پیدا شدند متأسّفانه هنوز هم وجود دارند و گفتند: ما ولایت فقیه را قبول داریم؛ ولایت حضرت امام(ق) علیه السلام را هم قبول داریم؛ امّا ولایت بعد از حضرت امام را قبول نداریم.

{أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ} (۱) «آیا

ص: ۴۴

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۸۵.

به بخشی از کتاب، ایمان می آورید و بخش دیگر را انکار می کنید؟».

مثل آن بیچاره هایی که گفتند: ای پیامبر! گفتی نماز بخوانیم، روزه بگیریم، زکات بپردازیم، اینها همه را قبول داریم. امّا اینکه برای خودت جانشین تعیین کنی، آن را دیگر قبول نداریم. برخی از ایشان گفتند: خدایا اگر این حرف (جانشینی حضرت امیر علیه السلام) حقّ است، از آسمان سنگی بیاید مرا نابود کند؛ که آمد و نابودش کرد.(۱)

بعضی گفتند: ولایتِ بعد از امام را هم قبول داریم، امّا به شرط اینکه ما هم سهمی داشته باشیم. تا آنجایی که اینها فسادی نکرده بودند، نظام هم با آنها مدارا کرد. امّا بعد از آنکه دندان های طَمعشان را تیزتر کردند و می خواستند به حقوق مردم و حدود اسلامی تجاوز کنند، رهبری و مردم در مقابل آنها ایستادند. در اینجا بود که حتّی گروه اخیر گفتند: ما دیگر ولایت فقیه را قبول نداریم. در حقیقت سخن آنها این بود: وقتی که ولایت فقیه بخواهد جلوی منافع نامشروع ما را بگیرد، دیگر آن را قبول نداریم. بلکه برخی از آنان به نوعی آشکارا و زشت به این سخن تصریح کرده بودند. و گروه دیگری که از همه خطرناک ترند می گویند: ما ولایت فقیه را

ص: ۴۵

۱- «قالَ رَسولُ اللّهِ لِعَلیٍّ(ع): مَن کُنتُ مَولاهُ فَهَذا عَلِیٌّ مَولاهُ. قامَ النُّعمانُ بنُ المُنذِرِ الفِهرِیُّ فَقالَ: هشذا شَیءٌ قُلتَهُ مِن عِندِکَ أو شَیءٌ أمَرَکَ بِهِ رَبُّکَ. قالَ: لا ـ بَل أمَرَنی بِهِ رَبّی. فَقالَ: اللَّهُمَّ أنزِل عَلَینا حِجارَةً مِنَ السَّماءِ. فَما بَلَغَ رَحلَهُ حَتَّی جاءَهُ حَجَرٌ فَأدماهُ فَخَرَّ مَیِّتاً فَأنزَلَ اللهُ تَعالَی سَألَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ». بحارالأنوار، ج ۳۷، ص ۱۳۶.

قبول داریم، امّا بیایم محتوا را خالی کنیم. شعار حمایت از ولایت فقیه را سر داده، امّا در عمل مطیع اوامر او نباشیم. این ترفند، خیلی خطرناک است. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«ولَقَد قالَ لِی رَسولُ اللَّه: |إنِّی لا أخافُ عَلَی أمَّتِی مُؤمِناً ولا مُشرِکاً أمّا المُؤمِنُ فَیَمنَعُهُ اللَّهُ بِإیمانِهِ وأمّا المُشرِکُ فَیَقمَعُهُ اللَّهُ بِشِرکِهِ ولَکِنِّی أخافُ عَلَیکُم کُلَّ مُنافِقِ الجَنانِ عالِمِ اللِّسانِ یَقُولُ ما تَعرِفونَ ویَفعَلُ ما تُنکِرُونَ؛ (۱) پیامبر اسلام |به من فرمود: بر امّت اسلام، نه از مؤمن و نه از مشرک هراسی ندارم؛ زیرا مؤمن را از ایمانش باز داشته، و مشرک را خداوند به جهت شرک او نابود می سازد. من بر شما از مرد منافقی می ترسم که درونی دو چهره، و زبانی عالمانه دارد، گفتارش دلپسند و رفتارش زشت و ناپسند است».

یعنی نمی ترسم که از ناحیه ی کفّار ضربه ای به جامعه ی اسلامی وارد شود؛ زیرا مشرکی که رسماً با عنوان کفر بیاید، مردم او را شناخته و در مقابلش مقاومت می کنند و به هر حال یک روزی نابودش می کنند. بیشتری خوفی که رسول الله |نسبت به جامعه ی اسلامی دارند، از جانب منافقین است. کسی که دورو و زبان آور باشد و با کلمات و سخنرانی ها و نوشته هایش دل های شما را به دست آورَد و خود را به عنوان جزیی از شما قلمداد کند، ولی عملاً در بزنگاه ها کار دل پسند

ص: ۴۶

۱- بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۵۸۲.

خویش را انجام دهد. متأسّفانه این تاکتیک از اوّل تاریخ اسلام تا به امروز در خیلی از جاهان اثر کاربردی داشه و مردم و حتّی خواصّ را فریب داده است. همین نفاق بود کمه معاویه را نجات داد. به شهات تاریخ و به گفتار و اقرار خودش، تلاش می کرد رسالت پیامبر را از بین ببرد.(۱) امّا وقتی که به مرحله ی شکست نهایی رسید، قرآن بر نیزه کرد. بنی عبّاس به اسم خون خواهی امام حسین علیه السلام قیام کردند، امّا وقتی بر قدرت مسلّط شدند، هر کاری که خواستند انجام دادند و مثل بنی امیّه نسبت به معصومین ^و مردم، ظلم و ستم نمودند.

لزوم بیداری و ثبات در راه حقّ در زیر و بم آزمایشات

باید خیلی مواظب باشیم. گاهی از ابتدای کار، نفاق وجود دارد. و گاهی وقتی که مزه ی قدرت به دهان کسی نشست و بر مصدر قرار گرفت و تملّق ها و چاپلوسی ها را دید، آن وقت از آن معیاری که دارد خارج می شود. درباره ی زبیر روایات متعدّد داریم که واقعاً بر طریق اسلامِ حقیقی بود. در روایت وارد شده است که:

«ولَقَد مَشَی الزُّبَیرُ فی ضَوءِ الإیمانِ ونورِهِ حینَ قُبِضَ رَسولُ اللَّهِ حَتَّی مَشَی بِالسَّیفِ وهُوَ یَقولُ لا نُبایِعُ إلّا عَلیّاً».(۲) زبیر در پرتو اسلام و نور ایمان حرکت می کرد. آن وقتی که هیچ کس به نفع امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیر نکشید، زبیر در حالی که شمشیر به دست بود، از حضرت دفاع کرد. امّا وقتی که اموال بیت المال

ص: ۴۷

۱- بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۱۶۹

۲- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۲۳

به جیبش سرازیر شد و مزه ی هم نشینی با قدرت مندان و استفاده ی نامشروع از بیت المال را چشید، آن شمشیر نه تنها غلاف شد بلکه در یک لحظه ی حسّاس در مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام کشیده شد. ما باید هر روز و هر آن به خداوند متعال پناه ببریم. گمان مان بر این نباشد که امتحان نمی شویم:

{مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ} (۱) خداوند بر آن نیست که شما مؤمنان را بدین حال که اکنون هستید رها کند. می آزماید تا ناپاک، را از پاک، جدا سازد».

برادر و خواهر بسیجی، فرمانده ی بسیجی، سپاهی عزیز، استاد بزرگوار، بدانید خداوند متعال می فرماید: این چنین نیست که خداوند شما را رها کند. حالا که خوب و مخلص هستی، در همین شرایط بمانی؛ آن چنان تو را امتحان کرده و به تلاطم می اندازد تا معلوم شود عنصر وجودیت تا چه حد در اعماقش پاک و ملتزم به اسلام و قرآن و اهل بیت علیه السلام است.

{مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ}«این چنین نیست که خداوند متعال شما را به آن وضعی که هستید، رها کند».

باید همه ی مؤمنین، درون مایه ی خویش را بیرون بریزند تا حقیقتِ لایه های درونیِ وجودشان آشکار شود. اگر همه ی

ص: ۴۸

۱- سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۷۹

آنها سالم و خالص بود و اخلاص همه جایش را گرفته بود، خوشا به حالش. از امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده است:

«... والعَمَلُ کُلُّهُ رِیاءٌ إلّا ما کانَ مُخلَصاً والإخلاصُ عَلَی خَطَرٍ حَتَّی یَنظُرَ العَبدُ بِما یُختَمُ لَهُ؛(۱) عمل تمامش ریا است الّا آنچه که با اخلاص باشد. وجود اخلاص در خطر (رهزنی شیطان) است تا هنگامی که عبد نظر کند عاقبتش به چه ختم خواهد شد».

خداوند به همه ی ما توفیق بقای در راه حقّ و اخلاصِ در علم و عمل تا آخرین لحظه ای که جان به جان آفرین تسلیم می کنیم، عنایت بفرماید.

تتمیمی دقیق و لازم برای خواصّ

دریغم می آید در اینجا از ذکر مطلبی درگذرم و آن اینکه با توجّه به نکاتی که در لزومن برقراری حکومت و سازماندهی جامعه ذکر شد معلوم می شود حتّی اگر مسلمانان زمانی قدرت چنین اقدامی را نداشته باشند، تکلیف از آنان ساقط نیست و باید ابتدا از راه های شرعی کسب قدرت کرده و سپس اقدام به برقراری حکومت نمایند. و به اصطلاح، قدرت بر اقامه ی نظام اسلامی، دخیل در ملاکِ مطلوبیّتِ نظام اسلامی نیست، در نتیجه این قدرت باید تحصیل شود.

بلی در اینجا پرسشی برای مخاطبان اهل فکر و دانش

ص: ۴۹

۱- بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۲۴۲

می توانـد مطرح شود که چرا ائمّه ^به حَسَب روایاتی که در دست ماست علی رغم نهی های شدیـد از نزدیک شـدن به ظالمین در بسیاری از اوقات شیعه را از حرکت های انقلابی علیه خلفای جور باز می داشتند و بلکه در برخی از روایاتِ معتبر، کلّاً قیام های قبل از قیـام قـائم آل محمّـد عجّل الله تعالی فرجه مردود شـناخته شـده است. مرحوم صاحب وسائل هفـده روایت از این نوع را در کتاب خود جمع آوری فرموده است، که یکی از واضـح ترین آنها از نظر دلالت و سـند، صـحیحه ی ابی بصـیر از امام صادق علیه السـلام است:

«کُلُّ رایَهٍ تُرفَعُ قَبلَ قِیامِ القائِمِ علیه السلام فَصاحِبُها طاغوتٌ یُعبَدُ مِنن دونِ اللَّهِ عَزَّوَجَل؛ (۱)هر پرچمی که قبل از قیام قائم علیه السلام برافراشته شود، صاحب آن طاغوت است که به جای فرمانبرداری از خداوند عزّوجلّ، او مورد فرمان برداری قرار می گیرد».

ولی این روایت و روایـات مشـابه آن که از نظر سـند و دلاـلت به قوّت این روایت نیسـتند به قرینه ی سایر روایات و وقایع تاریخی و قیام های انحرافی که در زمان ائمه ^واقع شده است مربوط به یکی از چند گروه یا شرایط زیر است:

الـف) مربـوط به کسـانی است که برای حرکت هـای خـود اسـتقلال قائـل بـوده و در صـورت پیروزی خود را خلیفه ی پیغمـبر |می دانستند و دعوت به ائمه ^نمی کردند حتّی

ص: ۵۰

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۵۲

اگر علوی بودند. چنان که این مطلب به روشنی از صحیحه ی عیص بن القاسم از امام صادق علیه السلام استفاده می شود. در این صحیحه آمده است:

«إن أتاکُم آت مِنّا فَانظُروا عَلَی أیِّ شَیءٍ تَخرُجونَ وللا تَقولوا خَرَجَ زَیدٌ فَإنَّ زَیداً کانَ عالِماً وکانَ صَدوقاً ولَم یَدعُکُم إلَی نَفسِهِ وإنَّما دَعاکُم إلَی الرِّضا مِن آلِ مُحَمَّدٍ ولَو ظَهَرَ لَوَفَی؛(۱) اگر از ما (از علویّون) کسی سراغ شما آمد (برای دعوت به همراهیِ در قیام) به چه معیاری قیام می کنید؟ نگویید زید قیام کرد، همانا زید عالم بود و راستگو، و شما را به خود دعوت نکرد و فقط شما را به رضای آل محمّد خواند و اگر پیروز می شد، به قول خود حتماً وفا می کرد».

ب) مربوط به کسانی است که با دروغ به عنوان مهدی موعود که مورد اتّفاق شیعه و سنّی است، قیام می کردند و مردم را به این عنوان فریب می دادند. چنان که نقل شده برخی اتباع محمّد بن عبدالله معروف به نفس زکیّه، برای پیش برد کار خود او را ملقّب به مهدی کردند هرچند پدر و خانواده اش این مطلب را انکار می کردند.(۲)

ج) مربوط به کسانی است که بدون رعایت تقیّه و از روی احساسات به دور از محاسبات درست، دست به اقدامات

ص: ۵۱

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۵۰

۲- برای اطلاع بیشتر، مراجعه شود به کتاب تشیّع در تسنّن از مؤلّف، پاورقی ص ۸۳

نسنجیده زده و جان خود و شیعه را در معرض خطر قرار داده و برنامه های ائمّه ^را به هم می ریختند.

ه) به خاطر کمبود یاران و طرفدار بود که اوّلاً پیروزی بر دشمن ممکن نبود و ثانیاً بر فرض پیروزی، نمی توانستند احکام اسلام را در خارج عملی کنند. و در حقیت آنچه از مال و جان در آن شرایط هزینه می شد، بیشتر از دست آوردهای قیام بود. و به همین جهت بود که حتّی امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی مردم بعد از قتل عثمان به سوی حضرت برای خلافت رفتند فرمودند:

«دَعُونی والتَمِسوا غَیری؛مرا رها کنید و دیگری را بجویید».

و نیز فرمودند:

«أنا لَکُم وَزیراً خَیرٌ لَکُم مِنِّی أمیراً؛ (۱)من، وزیر و مشاورتان باشم بهتر است که امیر و رهبر شما گردم».

و فقط بعد از اصرار و حضور یک پارچه ی مردم خلافت را پذیرفتند چنان که خود می فرماید:

«لَولا حُضورُ الحاضِرِ وقِیامُ الحُجَّهِ بِوُجودِ النّاصِرِ وما أخَذَ اللَّهُ عَلَی العُلَماءِ ألّا یُقارّوا عَلَی کِظَّهِ ظالِمٍ ولا سَغَبِ مَظلومٍ لَألقَیتُ حَبلَها عَلَی غارِبِها؛ (۲)اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود، و یاران، حجّت را بر من تمام نمی کردند، و اگر خداوند از علما عهد و پیمان نگرفته بود که برابر شکم بارگیِ ستمگران، و گرسنگی

ص: ۵۲

۱- نهج البلاغهی صبحی صالح، خطبه ی ۹۲، ص ۱۳۶

۲- نهج البلاغهی صبحی صالح، خطبه ی ۹۲، ص ۱۳۶

مظلومان، سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رهایش می ساختم».

و از اینجا معلوم می شود که چرا فقهای اسلام در طول تاریخ بیشتر در صدد اصلاح وضع موجود بودند نه حرکت انقلابی و قیام برای به دست آوردن حکومت؛ زیرا:

اوّلاً: حتّی تحصیل قدرت برای آنان ممکن نبود.

ثانیاً: بر فرض مسلّط شدن موقّت بر حکومت، نمی توانستند در درازمدّت آن را ادامه دهند.

ثالثاً: آن مقدار از احکام اسلام را که با قیام ممکن بود عملی کنند، بدون هزینه کردن جان و مال شیعه می توانستند از طریق امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت کردن و همکاری کردن با حکمرانان موجود، عملی سازند، و مصداق کلام امیرالمؤمنین علیه السلام باشند که: «أنا لَکُم وَزیراً خَیرٌ لَکُم مِنّی أمیراً».

و) برخی از روایات هم می تواند مربوط به حضور در جهاد ابتدایی و دعوت به اسلام، در زیر پرچم ظالمین باشد؛ مثل روایت ۱۳ باب ۱۳، و هم چنین است روایات باب ۱۲ از ابواب جهاد علیه دشمن، از کتاب وسائل الشّیعه.

و هیچ کدام از این احتمالات، در قیام مردم ایران به رهبری امام عظیم الشأناعلی الله مقامه نبود چون:

اوّلاً ـ قیام به سیف و حرکت مسلّحانه نبود، در حالی که احتمال قوی آن است که این روایات چنان که صاحب وسائل اشاره دارد مربوط به حرکت های مسلّحانه باشد.

ص: ۵۳

ثانیاً: ماهیّت انقلاب اسلامی، دفاع در مقابل متجاوزین به دین و ناموس و اموال مردم خصوصاً کفّار و دست نشانده های آنها بود؛ زیرا با تسلّط آشکار و غیر آشکار خود، ارکان و شعائر دین را نشانه رفته بودند و در خیلی از موارد مقاصد ضدّ اسلامی خود را عملی کرده بودند و تقریباً بر همه ی شئون کشور مسلّط بودند و تصمیم جدّی بر ادامه ی این روش داشتند. برای درک عمق نفوذ کافرِ بیگانه در کشور، سخنی که از فروغیسیاست مدار کهنه کار و دانشمند عصر قاجار و پهلوی در کلاسِ درسِ تاریخ نقل می شود، کمک کار خوبی است. او با آشنایی کامل به لایه های مختلف حاکمیّتِ رژیم ایران و ارتباط تنگاتنگ خود را بیگانگان به ویژه انگلیس، می گوید: «شما ایرانی ها به منزله ی لباسی هستید که آستین دارد ولی حرکت ندارد؛ چون دستی در آن نیست. شما ایرانی ها بدون انگلیس، هیچ هستید. انگلیس مثل دستی در داخل این آستین است!». و این چیرگی اجانب و کفّار در اواخر رژیم پهلوی شدیدتر شد، تا آنجا که علاوه بر آنکه گردانندگان اصلی حکومت، دست پرورده و دست نشانده و عامل اجرای تصمیم های آمریکا و انگلیس و فرانسه و رژیم صهیونیستی بودند بسیاری از آنان خود رسماً خارج از دین بوده، و وابسته به پلیدترین فرقه های ساخته ی استعمار می بودند، هرچند برخی از آنان خیلی مذهب خود را اظهار نمی کردند.

ص: ۵۴

جوهر ه ی انقلاب اسلامی، دفاع از اسلام و مسلمین و قطعی بودن وجوب دفاع

پس در حقیقت جوهره ی انقلاب اسلامی یک حرکت دفاعی بود که با رهبری های داهیانه ی امام اعلی الله مقامه به پیروزی رسید و با همه ی دشمنی های تبه کاران خارجی و داخلی، با عظمت و پوینده تداوم یافت، و سپس با رهبری های هوشیارانه ی خَلَف عظیم القدرش حضرت آیت الله خامنه ای زاد الله سُؤدَدَه وتأییده وتسدیده علی رغم کارشکنی ها و توطئه های پیوسته و پیچیده ی کفر و استکبار جهانی و ابزارهای داخلی آنان برای براندازی و محو نظام اسلامی، با قدرت در زمینه های گوناگون به پیش می رود. و دفاع به نصّ روایات و فتاوی جمیع فقها، جایز و در وقتی که حوزه ی اسلام و سرزمین های اسلامی در خطر سیطره ی کفّار قرار بگیرد، واجب است:

«وإن خافَ عَلَی بَیضَهِ الإسلامِ والمُسلِمینَ قاتَلَ فَیَکونُ قِتالُهُ لِنَفسِهِ لا لِلسُّلطانِ لِأنَّ فی دُروسِ الإسلامِ دُروسَ ذِکرِ مُحَمَّدٍ؛ (۱) اگر خوفی بر مجتمع اسلام و مسلمین باشد، نبرد کند و جنگیدنش به قصد خودش باشد نه برای سلطان (جائر)؛ زیرا که با اضمحلال مجتمع اسلامی، یاد محمّد مضمحلّ می شود».

ص: ۵۵

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۰

این روایتِ صحیح و معتبر را مشایخ ثلاثه (کلینی، صدوق و شیخ طوسی) نقل کرده اند و به مضمون این روایت و روایات مشابه آن، همه ی اصحاب به ضِرس قاطع فتوا داده اند. همان طور که ملاحظه می فرمایید موضوع وجوب دفاع، ترس بر حوزه ی اسلام و مسلمین است نه یقین به محذور؛ زیرا می فرماید: «وإن خافَ عَلَی بَیضَهِ الإسلامِ والمُسلِمینَ» چنان که قبل از آن نیز می فرماید:

«... أن یَخافَ عَلَی دارِ المُسلِمین؛اینکه بترسد بر سرزمین مسلمان ها».

هم چنین عبارت «دارِ المُسلِمین» می تواند مفسّر «بیضَهِ الإسلامِ والمُسلِمینَ» باشد، که به مجتمع اسلامی معنا شده است.

سپس حضرت با یک استفهام انکاری و ارجاع به ارتکاز می فرماید:

«أرَأیتَکَ لَو أنَّ الرّومَ دَخَلوا عَلَی المُسلِمینَ لَم یَنبَغِ لَهُم أن یَمنَعوهُم؟!(۱) آیا نظر می دهی اگر روم (غرب آن زمان) بر مسملین وارد شدند، سزاوار نیست مانع آنان شوند؟!»

یعنی وجوب چنین دفاعی، امری آشکار و غیر قابل تردید است و این وجوب، به حکم عقل و به دلالت روایات و تعلیل هایی که در آنها آمده است، به قدری مهم است که در

ص: ۵۶

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۹.

مقام تزاحم بدون شک بر تکالیف دیگر اعم از وجوب و حرمت، مقدّم می باشد.

هم چنین بایـد توجّه کرد حضـرت علیه السـلام خصوص خوفِ بر دارالمؤمنین را موضوعِ حکم قرار ندادند؛ بلکه در کلام حضـرت علیه السـلام خوف بر دارالمسـلمین موضوع حکم قرار گرفته است. یعنی هر جـا که سـرزمین اسـلامی تلقّی شود، هرچنـد دارالایمان نباشـد، و این پاسـخی روشن است بر خرده گیرانی که می گوینـد: چرا جمهوری اسـلامی از دیگر کشورهای اسـلامیِ مورد تجاوز، دفاع می کند؟

اسـتدلال بر لزوم دفـاع از کشور و سـرزمین هـای اسـلامی به وسـیله ی تشـکیل حکومت اسـلامی به ویژه بـا توجّه به اشـغال رسـمی دارالاسـلام (فلسـطین) توسّـِط صـهیونیست ها آن قـدر قوی است که وقتی با برخی از نقّادان از بزرگان فقها و اساتیـد خود، پیش از پیروزی انقلاب در میان گذاشـتم؛ یعنی مرحوم آیت الله حاج شـیخ مرتضی حائری که لطف زیادی هم نسبت به من داشتند و برخی از مطالب خصوصـی را به من می فرمودند این اسـتدلال را پذیرفتند. و علی رغم سلیقه ی خاصّی که در مسائل اجتماعی داشتند، در کبرای اسـتدلال هیچ مناقشه ای نفرمودند. فقط اظهار تردیدی صـغروی و مصداقی ابراز فرمود که با پیروزی انقلاب، اصلاً موضوعی برای آن باقی نماند.

هم چنین وقتی همین استدلال را بعد از پیروزی انقلاب با برخی دیگر از اساتید بزرگوار و از مراجع بزرگ حاضر ادام الله

ص: ۵۷

تعالی ظلّه العالی در میان گذاشتم، ایشان نیز استدلال را تامّ یافت؛ با آنکه شاید برخی استدلال های دیگر مورد مناقشه ی ایشان بود. ظاهراً همین نکات بوده است که در جریان مشروطه بزرگانِ از علما و مراجعِ مخالف مثل شهید حاج شیخ فضل الله نوری و سیّد صاحب عروه، در کبرای مسأله و لزوم استقرار حقّ و عدالت مناقشه ای نداشتند و همه ی اشکال آنان در مصادیق بود که بعد سردمداران متدیّن مشروطه نیز به صحّت آن پی بردند و حتّی تلاش هایی را جهت جبران انجام دادند که نتوانست لطمات ناشی از سادگی و اعتماد بی جای قبلی را جبران کند. چنان که در قضیه ی پیروزی انقلاب اسلامی و برپایی جمهوری اسلامی، عکس قضیّه اتّفاق افتاد و معلوم شد برخی شبهه ها بی جا بوده است. از این جهت افراد سالم و متدیّن، بعد از پیروزی انقلاب بالاترین همکاری ها را برای پیش برد اهداف انقلاب انجام دادند.

ثالثاً بعد از تحقّق انقلاب و روی کار آمدن نظام اسلامی و قانون اساسیِ مبتنی بر احکام اسلام و انتخابات، دیگر به هیچ وجه جای آن شبهه ها باقی نمی ماند و همه باید از نظام اسلامی به بهترین وجه حمایت کنند؛ زیرا مصداق قیام به قسط و اقامه ی عدل و تعاون بر بِرّ است و به تعبیر روایت تحف العقول:

«ذَلِکَ أنَّ فی وِلایَهِ والِی العَدلِ ووُلاتِهِ إحیاءُ کُلِّ حَقٍّ وکُلِّ عَدلٍ وإماتَهُ کُلِّ ظُلمٍ وجَورٍ وفَسادٍ فَلِذَلِکَ کانَ السّاعی فی تَقویَهِ سُلطانِهِ والمُعینُ لَهُ عَلَی ولایَتِهِ

ص: ۵۸

ساعیاً فی طاعَهِ اللَّهِ مُقَوِّیاً لِدینِه؛(۱) چون که در ولایت حاکم عادل و فرمان روایان او، زنده کردن هر حقّی و هر عدلی، و باطل نمودن هر ستم و زورگویی و فساد است؛ بدین جهت کسی که تلاش در نیرومند نمودن حکومت او بکند و یاور او بر ولایتش باشد، تلاش گر در فرمان برداری خداوند و تقویت کننده ی دین خدا می باشد».

و خدای نکرده اگر با إهمال یا تقصیر مسئولین یا مردم در انجام وظایف، ضربه ای به نظام وارد شود همه در پیشگاه خداوند متعال مسئول خواهیم بود.

در پایان چند نکته ی مهمّ را یادآوری می کنم:

الف) در ارزیابی ها نسبت به عملکرد و کارآیی نظام فقط افکار و خواسته های خود را معیار قرار دهیم بلکه اسلام و معیارها را درست بشناسیم و بعد از شناخت درست اسلام و معیارها، آن را ملاک سنجش مواضع و عملکردها قرار دهیم.

ب) اگر در جایی و زمانی آنچه که شایسته بود انجام نشد، باید توجّه کنیم که آیا شرایطِ انجام آن فراهم بود و در عین حال کوتاهی شده است یا آنکه انجام کار هرچند خوب، از توان نظام خارج بوده یا عذر موجّهی وجود داشته است، و حتّی اگر دیگران هم متصدّی بودند چندان فرقی نمی کرد.

ج) اگر انتقادی یا پیشنهادی وجود دارد، با دل سوزی و خیرخواهی، با بستن راه های سوء استفاده ی دشمن، به

ص: ۵۹

۱- تحف العقول، ص ۳۳۲

مسئولین منتقل شود و انجام مناسب آن از راه های صحیح با جدّیت پیگیری گردد.

د) کاملاً ـ هوشیار باشیم در شبکه های تبلیغات دشمن گرفتار نشویم که با شگردها و ترفندهای متعدّد و پیچیده، مستقیم و غیرمستقیم، افراد جامعه را زیر پوششِ القائاتِ مسموم خود قرار می دهند.

ه) بیدار باشیم که مبادا ابزار دشمن در پخش بذر کینه، اختلاف، یأس و فتنه در جامعه شویم و همیشه این کلام وحی را در برابر خود ببینیم:

{وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الأمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الأمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلا قَلِيلًا} (۱)«و هرگاه خبری از ایمنی یا ترس (جنگ یا پیروزی) به آنها (منافقین) برسد، آن را شایع می سازند در حالی که اگر آن را به پیامبر و صاحبان فرمان از خودشان که قدرت تشخیص کافی دارند بازگردانند، از ریشه های مسائل آگاه خواهند شد. و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، همگی از شیطان پیروی می کردید (و گمراه می شدید) جز عدّه ی کمی».

«وَصَلَّی الله عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ الطّاهِرین»

ص: ۶۰

۱- سوره ی نساء، آیه ی ۸۳

خلاصه ی کتاب

۱. نوعِ انسان، ناچار از زندگی جمعی و همکاری گروهی است و این مورد تأیید شارع نیز می باشد.

۲. زندگانی جمعی و همکاری گروهی به حکم عقل و شرع بدون قانون، و بدون نیروی تصمیم گیرنده در تطبیق قوانین و اجرای آنها، ممکن نیست.

۳. به حسب آیات قرآن کریم و منابع اسلامی، هم قانون باید از جانب خداوند متعال باشد و هم مجری، و تصرّف در نفس، مال و آبروی مسلمان که لازمه ی حکومت است برای هیچ کس جایز نمی باشد، مگر به اندازه ای که شارع اجازه داده است.

۴. با تتبع در آیات قرآن کریم و سایر منابع اسلامی می یابیم که به هیچ کس یا گروهی بعد از معصومین، ^اختیار ولایت و حکومت داده نشده است مگر به افرادِ خاصِّ مذکور در ذیل.

۵. با مراجعه و تأمّل در قرآن کریم و سایر منابع اسلامی می یابیم، تنها کسانی برای ولایت و حکومت مطرح هستند که حدّاقل دارای سه شرط باشند:

الف) فقاهت

ب) عدالت

ج) توان مدیریّت

با توجّه به این پنج مقدّمه، در غیبت امام معصوم علیه السلام هیچ کس یا گروهی حقِّ حکومت ندارد مگر فقیهِ عادلِ توانا که به اقتضای فقاهت، عدالت و مدیریّتِ خود و با مشاوره و یاری دیگران، بر اساس مُقْتَضیات زمان، عناصر نظام حکومتی اسلام را محکم و پویا سامان می دهد.

ص: ۶۱

استدلال بر لزوم تشکیل حکومت توسّط فقیهِ عادل به گونه ای دیگر

۱. دفاع از سرزمین های اسلامی در مقابل تهاجم کفّار، واجبِ قطعیِ غیر قابلِ تردید است که هیچ فقیهی در آن تشکیکی ندارد، و در مقام تزاحم، مقدّم بر سایر تکالیف می باشد.

۲. در عصر حاضر، سرزمین های متعدّدی از اسلام مورد اشغال، تهاجم یا در معرض تهدید جدّی کفّار می باشد.

۳. دفاعِ واجب در عصر حاضر، بدون تشکیل حکومت به هیچ وجه ممکن نیست.

۴. با وجود فقیه عادل توانا، تشکیل حکومت که مستلزم تصرّف در نفوس و اموال و اعراض می باشد، برای غیر فقیه جایز نیست.

در نتیجه: بایـد حکومت، به عنوان مقـدّمه ی منحصـرِ دفاعِ واجب، توسّط فقیه تشـکیل شود. تشـکیل جمهوری اسـلامی ایران نیز می تواند بر این اساس باشد.

ص: ۶۲

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان


WWW